

جزوه راهنمای درسی

عربی، زبان قرآن (۳)

رشته‌های ادبیات و علوم انسانی

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه

۱۱۲۲۰۷

ترجمه و حل تمرینات

۱۳۹۷

سال تحصیلی ۹۸ - ۱۳۹۷

الفِهِرْسُ

	المقدمة
٣	
٧	الدرس الأول من الأفعال المنسوبة إلى الإمام علي عليه السلام
٨	المعجم
٩	يعلموا - معاني الحروف المشبهة بـ الفعل و لا النافية للجنس
١٣	الشمارين
١٨	بدائيم
١٩	الدرس الثاني الوجه الثاقف، والوجه المضمر
٢١	المعجم
٢١	حَوْلَ النَّصِّ
٢٢	يعلموا - الحال
٢٤	الشمارين
٢٩	الدرس الثالث ثلاث قصص تاريخية قصيرة
٣١	المعجم
٣٢	حَوْلَ النَّصِّ
٣٣	يعلموا - الاستثناء وأسلوب الحصر
٣٥	الشمارين
٣٩	الدرس الرابع نظام الطبيعة
٤١	المعجم
٤٢	حَوْلَ النَّصِّ
٤٣	يعلموا - المفعول المطلق
٤٥	الشمارين
٤٩	الدرس الخامس بالله
٤٩	المعجم
٥٠	حَوْلَ النَّصِّ
٥٠	يعلموا - أسلوب النداء
٥٢	الشمارين
٥١	المفجّم

آل‌مُقَدَّمَةُ بِرْگَد

سخنی با دبیران، گروه‌های آموزشی، مدیران مدارس و اولیای دانش آموزان

شایسته است که دبیر محترم عربی برای تدریس این کتاب:

۱. کتاب‌های عربی و قرآن‌پایه‌های هفتم تا یازدهم را تدریس یا به دقت مطالعه کرده باشد؛
۲. دوره آموزشی توجیهی ضمن خدمت این کتاب را گذرانده باشد؛
۳. کتاب معلم را با دقت بررسی کرده باشد.

خدای را سپاسگزاریم که به ما توفیق داد تا با نگارش آخرین کتاب «عربی، زبان قرآن (۳)» ویژه رشته «ادبیات و علوم انسانی به جوانان کشور عزیزمان خدمتی فرهنگی ارائه کنیم. در پایان راه برنامه شش ساله آموزش «عربی، زبان قرآن» هستیم. اکنون دانشآموز به شایستگی قدرت فهم متون رسیده است. طبیعی است که در این راه از فرهنگ لغت (معجم) برای یافتن معنای کلماتی که در کتابهای درسی ندیده است نیز می‌تواند استفاده کند. در مدت این شش سال مهم‌ترین قاعده، مربوط به شناخت فعل بود. اکنون دانشآموز انواع فعل ماضی، مضارع، مستقبل، امر، نهی و نفی را می‌شناسد.

رویکرد برنامه درسی عربی بر اساس برنامه درسی ملی این است:

«پرورش مهارت‌های زبانی به منظور تقویت فهم قرآن و متون دینی و کمک به زبان و ادبیات فارسی»

شیوه تألیف کتاب‌های عربی هفتم تا دوازدهم متن محوری است. انتظار می‌رود دانش آموز پایه دوازدهم بتواند در پایان سال تحصیلی متون و عبارات ساده قرآنی، حدیث و نیز ترکیبات و عبارات عربی متون نظم و نثر را در حد ساختارهای خوانده شده، درست بخواند و معنای آنها را بفهمد و ترجمه کند. بدیهی است که با توجه به زمان هفتگی دو ساعت در هفته نمی‌توان انتظار بسیاری به نسبت دانشآموزان سایر رشته‌ها داشت.

کتاب‌های درسی با توجه به مصوبات استناد بالادستی «برنامه درسی ملی» و «راهنمای برنامه درسی» نوشته شده است. برنامه درسی ملی، مهم‌ترین سند تألیف کتب درسی است. راهنمای برنامه درسی عربی نیز نقشه راه تأثیف تمام کتاب‌های درسی عربی است.

کلمات کتاب‌های عربی هفتم تا دوازدهم، پرکاربردترین واژگان زبان عربی است که در قرآن، حدیث، روایات و زبان و ادبیات فارسی بسیار به کار رفته است. در این کتاب در این کتاب ۲۵۴ کلمه پرکاربرد جدید به کار رفته است. اگر جمع‌های مکسر را نیز حساب کنیم، شاید بتوان گفت در این شش سال، حدود ۲۰۰۰ کلمه آموزش داده شده است. هدف اصلی آموزش عربی در ایران، **فهم متن به ویژه فهم قرآن کریم** و نیز متون دینی همانند احادیث، دعاها و متون ادب فارسی آمیخته با واژگان عربی است.

مهم‌ترین تأکیدات درباره شیوه تدریس و ارزشیابی کتاب:

(رعایت این تأکیدات در کنکور و مسابقات علمی، امتحان نوبت اول و دوم و کتاب‌های کمک آموزشی الزامی است. این نوشته به منزله ابلاغ رسمی است).

۱. دانشآموز پایه دوازدهم تاکنون با این ساختارها آشنا شده است:

✓ فعل‌های ماضی، مضارع، امر، نهی، نفی، معادل ماضی استمراری، معادل ماضی بعید (هرچند دانشآموز در کتاب با فعلهای غیر صحیح و سالم مانند وَصَلَ، كَانَ وَنَهَى نیز مواجه شده است، ولی وجه صرفی آن از اهداف قواعد کتاب درسی نیست). و ترجمة فعل‌هایی که این حروف «أَنْ، لَنْ، كَيْ، لِكَيْ، حَتَّى» و «لَمْ، لِمْ، لَا» بر آنها وارد شده

است، بدون ذکر اعراب اصلی و فرعی و در حد شناخت آنها و دانستن معنایشان. (نام این حروف و فعل آنها در کتاب ذکر نشده است).

✓ ترکیب اضافی و وصفی برای ترجمة صفت مؤخر در جمله؛ مانند: «أَخْوَكُنَّ الصَّغِيرُ مُؤَدِّبٌ».

✓ اسم اشاره، کلمات پرسشی، وزن و ریشه کلمات، و نون وقاریه عدهای اصلی یک تا صد و عدهای ترتیبی یکم تا بیست آموزش داده شده و به برخی ویژگی‌های محدود نیز اشاره شده است؛ مانند جمع و مضارف ایه بودن محدود سه تا ۵؛ مفرد بودن محدود یازده تا نود و نه. در معرفی عدد معطوف، ویژگی و اعراب محدود مذکور نیست.

✓ تشخیص نقش دستوری کلمه یا محلِ الإعرابی در اسم‌های ظاهر و تشخیص اعراب اسم‌های معرب جزء اهداف است. (فاعل، مفعول، مبتدا، خبر، صفت، مضارف ایه، مجرور به حرف جر، اسم و خبر افعال ناقصه)

✓ تشخیص و ترجمة فعل مجهول و تشخیص نایب فاعل در حالت اسم ظاهر.

✓ تشخیص معرب و مبني در حد آموخته‌های کتاب (نه در حالت پیشرفتة).

✓ تشخیص اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان، اسم تفضیل، اسم مبالغه. (در کتاب درسی صفت مشبهه، اسم زمان و اسم آلت آموزش داده نشده، همچنین اصطلاح جامد در برابر مشتق نیز تدریس نشده است؛ پس تشخیص اسم جامد از مشتق در سوالات طرح نمی‌شود).

✓ در کتاب رشتۀ ادبیات و علوم انسانی تشخیص نوع و صیغه فعل مانند «ماضی مفرد مذکر غایب» از اهداف آموزشی است، و صیغه فعل به صورت (جمع مذکر مخاطب) آموزش داده شده است، نه به صورت (اللُّمَخَاطِبِينَ).

دانشآموز شناسه «تم» را در «فَعَلْتُمْ» می‌شناسد و این فعلها را به دنبال آن درست ترجمه می‌کند: خَرَجْتُمْ، تَخَرَجْتُمْ، أَخْرَجْتُمْ، اسْتَخْرَجْتُمْ.

✓ آموزش معانی ابواب ثلاثی مزید، هدف نیست.

✓ اسلوب شرط و ادوات آن (بدون توجه به اعراب اصلی و فرعی جزم).

✓ شناخت دو نوع معرفه (معرف به ال و عَلَم) و ترجمه جمله بعد از نکره.

۲. کتاب عربی زبان قرآن پایه دوازدهم در پنج درس تنظیم شده است. هر درس را می‌توان در سه یا چهار جلسه آموزشی تدریس کرد.

۳. متن درس اول اشعاری منسوب به حضرت علی (ع) است.

قواعد درس اول کاربرد حروف «إِنْ ، أَنْ ، كَأْنَ ، لَكِنْ ، لَيْتَ ، لَعَلَّ» در زبان عربی است. دانشآموز با معانی مختلف این کلمات آشنا می‌شود. تشخیص اسم این حروف در حالت ضمیر، و خبر نیز در حالت فعل آموزش داده نشده؛ بلکه تشخیص اسم فقط در حالت اسم ظاهر آموزش داده شده است.

قواعد حرف «لا» در جملاتی مانند «لَا رَجُلَ فِي الدَّارِ». نیز آموزش داده شده است. آموزش اعراب اسم پس از لا و تشخیص خبر آن از اهداف است؛ اما اینکه اسم «لا» مبني بر فتح است آموزش داده نشده است.

دانشآموز می‌خواند اسم پس از «لا」 نفی جنس» بدون ال و مفتوح است. دانستن معنای عبارات دارای این حرف، مدد نظر است. همچنین دانشآموز باید بتواند انواع «لا» را از هم تشخیص دهد.

۴. موضوع متن درس دوم داستان نوبل است. تنوع متنون دانشآموز را به کتاب درسی علاقه‌مند می‌سازد. این متن برای دانشآموزان جالب و خواندنی است. نتیجه گیری و پیام درس مهم است. هر اختراع و نوآوری می‌تواند دو چهره خوب و بد داشته باشد.

قواعد درس دوم درباره حال است. در بخش حال سعی شده است که مهم‌ترین مطالب آموزش داده شود و از طرح مباحث کم اهمیت در این زمینه خودداری شده است.

۵. موضوع متن درس سوم سه داستان کوتاه و گوناگون تاریخی است. دانشآموزان اصولاً از خواندن داستان و متون تاریخی لذت می‌برند.

قواعد درس سوم درباره استثناء، اسلوب حصر است. در کتاب درسی هرچند قاعدة اسلوب استثناء و حصر با هم آمده‌اند؛ اماً اسلوب حصر از مبحث اسلوب استثناء تفکیک شده است.

۶. موضوع متن درس چهارم درباره نظام طبیعت است. موضوعی بسیار مهم که هرچه آگاهی دانشآموز در این مورد بیشتر شود سودمند است و تذگر درباره حفاظت از محیط زیست همواره شایسته و بایسته است.

قواعد درس چهارم درباره مفعول مطلق است. همانند دروس قبلی هدف در مفعول مطلق شناخت این ساختارها به منظور ترجمه صحیح است.

۷. موضوع متن درس پنجم شعر زیبای یا إلهی است. متن درس کوتاه است، در عوض تمرین دوم درس پنجم طولانی است، دانشآموزان می‌توانند شعر درس را حفظ کنند و در یک کار گروهی در کلاس درس سرود آن را اجرا کنند.

قواعد درس پنجم درباره اسلوب نداشت. در بخش اسلوب ندا تنهای مهم‌ترین مطالب در این بخش تدریس شده است.

۸. **نیازی به ارائه جزوء مکمل قواعد به دانش آموز نیست.** هرچه لازم بوده در کتاب آمده است. قواعد کتاب به صورت خودآموز نوشته شده است. از دانشآموزی بخواهید با صدای رسابخش علموا را در کلاس بخواند. آن‌گاه هر جا لازم شد در هنگام خواندن سوالاتی را از سائیرین بپرسید.

۹. تعریف، تشكیل و اعراب‌گذاری از اهداف کتاب درسی نیست. امسال و در طول پنج سال گذشته در این مورد هیچ تمرین و آموزشی وجود نداشته است. کل کتاب درسی کاملاً اعراب‌گذاری شده است، تا دانشآموز دچار مشکل قرائت نشود. شایسته است طراحان آزمون، متون و عبارات امتحانی را کاملاً حرکت‌گذاری کنند.

۱۰. تحلیل صرفی در چارچوب آموخته‌های دانشآموز است.

چنین قواعده‌ی در کتاب تدریس نشده است:

نوع بناء، نوع ضمیر، اسم موصول، جامد و مشتق، صفت مشبهه، اسم زمان، اسم آلت، غیر منصرف و ... بنابراین شایسته است به این مورد در طراحی سوالات امتحانی و نکور توجه شود.

۱۱. تبدیل «مذگر به مؤنث» یا «مخاطب به غیر مخاطب» یا «جمع به غیر جمع» و بالعکس و موارد مشابه و نیز ساختن و نیز ساختن هرگونه جمله از اهداف کتاب نیست.

۱۲. معنای کلمات در هر آزمونی در جمله خواسته می‌شود. در چند تمرین کتاب معنای کلمه بیرون از جمله خواسته شده است؛ اماً شیوه طرح آن همراه با یک نمونه جهت تسهیل آموزش و ارزشیابی است.

۱۳. روخوانی‌های دانش آموز و فعالیت‌های او در بخش مکالمه در طول سال نمره شفاهی دانش آموز را در نمره میان نوبت تشکیل می‌دهد.

۱۴. در کتاب جای کافی برای نوشتن ترجمه و حل تمرین در نظر گرفته شده است تا به دفتر تمرین نیازی نباشد.

۱۵. از همکاران گرامی خواستاریم تا با رویکرد دفتر تألیف همگام شوند؛ کتاب‌های درسی «عربی، زبان قرآن» مجموعه‌ای یکپارچه‌اند و آموزش برخلاف اهداف درسی به روند آموزش آسیب می‌زنند.

خوشحال می‌شویم از نظریات شما آگاه شویم؛ می‌توانید از طریق وبگاه گروه عربی پیغام بگذارید.

نشانی وبگاه گروه عربی:

سخنی با دانش آموز

این کتاب ادامه پنج کتاب پیشین است. بسیاری از آموخته‌های پنج سال گذشته در متون، عبارات و تمرین‌های این کتاب تکرار شده است. ترجمه‌متون و عبارات کتاب بر عهده شماست و دبیر نقش راهنمای مصحح دارد. در صورتی که پنج کتاب قبلی را خوب آموخته باشید، به راحتی می‌توانید متون را ترجمه کنید.

استفاده از کتاب کار توصیه نمی‌شود. در کتاب‌هایی که به نام تیزهوشان، یا آمادگی برای کنکور و مسابقات طراحی می‌شود، موارد بسیاری می‌آید که از اهداف آموزشی نیست. بسیاری از پرسش‌ها جنبه معملاً دارد، یا اینکه حجمش بسیار است به نحوی که دانش آموز در پاسخ دهی وقت کم می‌آورد؛ لذا اگر در آزمون‌های آمادگی برای آزمون سراسری شرکت می‌کنید شایسته است بدانید که بسیاری از سوالات این آزمون‌ها از نظر اصول آموزش زبان، نه تنها مورد تأیید نیستند؛ بلکه خلاف اهداف اند و موجب ناامیدی و دلسردی می‌شوند. هدف طراحان چنین آزمون‌هایی تهیه سوالاتی است که آن قدر پیچیده، گنگ و طولانی باشد که داوطلب نتواند به سادگی پاسخ دهد. یا زمان پاسخگویی به آنها مناسب نیست؛ لذا نمرة کسب شده در چنین آزمون‌هایی نشانگر وضعیت علمی شما نیست.

برای یادگیری هر زبانی باید بسیار تکرار و تمرین کرد. اگر می‌خواهید در درس عربی موفق تر باشید، پیش‌مطالعه کنید. هدف این کتاب فهم متن است. اگر شما بتوانید متون عربی را خوب بخوانید، درست بفهمید و درست ترجمه کنید، خود به خود می‌توانید از فارسی به عربی نیز ترجمه کنید و حتی سخن بگویید؛ شما می‌توانید از آیات و احادیث کتاب‌های درسی عربی در انشا و مقاله نویسی و به هنگام سخنرانی استفاده کنید.

«کتاب گویا» نیز برای پایه تحصیلی دوازدهم تهیه شده است تا با تلفظ درست متون آشنا شوید. ترجمه‌متون و عبارات کتاب و حل تمرین‌ها در کلاس می‌تواند به صورت گروهی باشد.

سخنی ویژه با مدیران مدارس

اغلب آزمون‌های مؤسسات آمادگی برای کنکور، استاندارد و مورد تأیید کارشناسانو اهل فن نیستند؛ سوالات آنها تله آموزشی و فاقد ارزش علمی‌اند. لذا نمی‌توان میزان تلاش دبیر و دانش آموز را با توجه به این آزمون‌ها سنجید. بسیار دیده شده است که این مؤسسات مطالبی معملاً‌گونه، خارج از کتاب و بی‌ربط به اهداف دروس طراحی می‌کنند.

این کتاب با وقت دو ساعت تدریس در هفته، نیازی به کتاب کار ندارد. بسیاری از کتاب‌های کار مطلبی ابتکاری و نو ندارند و تنها با الگوبرداری از کتاب درسی تمرینات بیشتری طرح شده است که موجب خستگی دانش‌آموز می‌شوند. اگر مدرسه‌شما ساعت اضافه به دبیر اختصاص داده، بهتر است که این زمان صرف تقویت مهارت‌های شفاهی زبان شود. آنچه برای دانش‌آموز بعد از دانش‌آموختگی می‌ماند همین مهارت شفاهی مانند خواندن، شنیدن و سخن گفتن است.

«قيمة كُلُّ امْرِئٍ مَا يُخْسِنُهُ.» لَبِيْهِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

مِنَ الْأَشْعَارِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

آلَّذَاءُ وَ الدَّوَاءُ

دَوَاؤُكَ فِيْكَ وَ مَا تُبْصِرُ
وَ دَاءُكَ مُنْتَكَ وَ لَا تَشْعُرُ
أَتَزْعُمُ أَنْتَكَ جِرْمَ صَغِيرٍ
وَ فِيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

دوای تو در خود توست و تو آن را نمی‌بینی و درد تو از خود توست و تو نمی‌دانی.
آیا گمان می‌کنی که تو موجود کوچک و ناچیزی هستی درحالی که عالم اکبر(بزرگتر) در درون تو در هم پیچیده و نهفته است.

آلَّنَاسُ أَكْفَاءُ

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءُ
أَبُوهُمُ آدَمٌ وَ الْأُمُّ حَوَاءَ
وَ قَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ
وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ
فَالنَّاسُ مَوْتَىٰ وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ
فَقُرْبُ عِلْمٍ وَ لَا تَطْلُبْ بِهِ بَدَلاً

- ۱- مردم از نظر آباء و اجداد هم مرتبه و همتایند و پدر و مادر [همه] آنان ، آدم و حواء هستند.
- ۲- ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد، و مردان بر اساس انجام کار ارزش(نام) دارند (و جایگاه و ارزش انسانها با انجام عمل مشخص می‌گردد).
- ۳- پس علم و دانشی بدست آور و به دنبال جایگزینی برای آن نباش که مردم مردگانند و اهل علم و دانش، زنده‌اند

(به وسیله علم رستگار شو راه رستگاری خود را طی کن ، و برای آن دنبال هیچ جایگزینی نگرد ! که همه مردم می‌میرند اما این در واقع اهل علم و دانش هستند که جاودان می‌شوند).

الْفَخْرُ بِالْعَفَافِ

أَيْهَا الْفَاحِرُ جَهَلًا بِالنَّسَبِ
إِنَّمَا النَّاسُ لَامٌ وَ لَأْبٌ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلُقُوا مِنْ فَضَّةٍ
أَمْ حَدِيدٌ أَمْ نُحَاسٌ أَمْ ذَهَبٌ
بَلْ تَرَاهُمْ خُلُقُوا مِنْ طِينَةٍ
إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلٍ ثَابِتٍ
هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظِيمٍ وَ عَصَبٍ
وَ حَيَاءٍ وَ عِفَافٍ وَ أَدَبٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدراند.

آیا آنان را می‌بینی (می‌پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده‌اند؟
بلکه آنان را می‌بینی (می‌پنداری) از تگه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی‌اند؟
افتخار تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

۱- تنوین کلمه «آدم» به دلیل ضرورت شعری است.

بورما مُنْغولِيا آلصين تایلند آلفلیین، تاهیتی أندونیسیا آلہند آلیابان أفغانستان فیتنام مالیزیا کوریا آلسوید التزویج
آلنمسا آلمانیا سویسرا آلپونان فرنسا ویلز إسکتلندا هونخاریا روسیا تشیکیا إسبانیا الْمُكْسیک الْإِسْکیمیو
غواتیمالا الْهُنُود الْحُمر رعاة الْبَقَر الْبَیْرُو الأُرْجَنْتین بولیفا الْأَکواوَرْ تشیلی الْبَرَازِیل غنا الْسِنْغاَل الْمَغْرِب کینیا جنوب
إفريقيا فلَسْطِين الْرِّیف الْسُّورِي الصومال الْکونغو الْسُّعُودِیَّة نیجریا إثیوپیا مصر

✿ المَعْجَم ✿ برگد

«جمع: الأعصاب» الْعَظَم : استخوان «جمع: العظام» الْلَّحْم : گوشت «جمع: اللحوم» النُّحَاس : مس	الَّدَاء : بیماری = الْمَرْض ≠ الشَّفَا، الصَّحَّة زَعَم - : گمان کرد سوی : جز الْطَّيْن ، الْطَّيْنَة : گل ، سرشت الْعَصْب : پی ، عصب	اَنْطَوَى : به هم پیچیده شد (مضارع: يَنْطَوِي) أَبْصَرَ : نگاه کرد الْبَدْل : جانشین «جمع: الأبدال» الْجَرْم : پیکر «جمع: الأجرام» الْحَدِيد : آهن
--	---	---

❀ حَوْلَ النَّصْ ❀ برگد

✗ ✓

كَهْعَيْن الصَّحِيحَ وَ الْبَخْطَأ حَسَبَ نَصَ الدَّرْسِ.

١. دَوَّلْنَا فِيْنَا وَ نَحْنُ نَنْظَرُ إِلَيْهِ، وَ دَأْوْنَا مِنْا وَ نَحْنُ نَشْعُرُ بِهِ.

دوای ما در خودماست و ما به آن می‌نگریم و درد ما از خود ماست و ما آن را می‌دانیم (احساس می‌کنیم).

.....✓.....

الْفَخْرُ لِلْعَقْلِ وَ الْحَيَاءِ وَ الْعَفَافِ وَ الْأَدَبِ.

افتخار به خرد و شرم و پاکدامنی و ادب است.

.....✗.....

طَالِبُ الْعِلْم بَيْنَ الْجِهَالِ يُشَبِّهُ الْمَيْتَ.

جوینده دانش در میان نادانان شبیه مرده است.

.....✓.....

قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ يُأْعْمَالُهُ الْحَسَنَةُ.

ارزش هر انسانی به کارهای نیکویش است.

.....✗.....

الْتَّفَاخْرُ بِالنِّسَبِ مَحْمُودٌ.

فخر فروشی به دودمان، پسندیده است.

اَعْلَمُوا مِّنْ يُرْكِدُ

مَعْنَى الْحُرُوفِ الْمُشَبِّهَةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنِّسِ

۱. الْحُرُوفُ الْمُشَبِّهُةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد «إنَّ، أَنَّ، كَانَ، لَكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ» آشنا شوید.

«إنَّ»: جمله پس از خود را تأکید می‌کند و به معنای «قطعًا، همانا، به درستی که، بی‌گمان» است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ آلْتَوَّبَةُ: ۱۲۰ بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند.

«أنَّ»: به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ آلِبَقَرَةَ: ۲۵۹ گفت می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

«كانَ»: به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:

﴿كَانَ هُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ﴾ آلِرَحْمَنِ: ۵۸ آنان مانند یاقوت و مرجانند.

گائَنَ إِرْضَاءَ جَمِيعَ النَّاسِ غَايَةً لَا تُدْرِكُ. گویی راضی ساختن همه مردم هدفی است که به دست نمی‌آید.

«لكنَّ»: به معنای «ولی» و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلِ عَلَى النَّاسِ وَلَكُنَّ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ آلِبَقَرَةَ: ۲۴۳

بی‌گمان خدا دارای بخشن بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌گزارند.

«لَيْتَ»: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «يا لَيْتَ» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ آلِالْبَأْرَأِ: ۴۰ و کافر می‌گوید ای کاش من خاک بودم !

«لَعَلَّ»: یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:

﴿إِنَا جَعَلْنَاهُ قُرآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ آلِ الزُّخْرَفِ: ۳

بی‌گمان ما آن را قرآن عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

فعل مضارع در جمله دارای «لَعَلَّ» و «لَيْتَ» به صورت «مضارع التزامي» ترجمه می‌شود؛ مثال:

لَعَلَّ حَمِيدًا يُسَافِرُ!

شاید حمید سفر کند!

لَيْتَ صَدِيقِي يَنْجُحُ فِي الْمُسَابَقَةِ!

کاش دوستم در مسابقه پیروز شود!

لَيْتَنِي أَشَاهِدُ جَمِيعَ مُذْنِبِلِادِيَ!

کاش همه شهرهای کشورم را ببینم!

فعل ماضی را در جمله دارای «لَيْتَ» با توجه به جایگاهش در متن می‌توان «ماضی استمراری» ترجمه کرد؛ مثال:

لَيْتَ نَاصِرًا ابْتَعَدَ عَنِ الْكَسْلِ! کاش ناصر از تنبی دوری می‌کرد!

تذکر مهم: در ترجمهٔ صحیح فعل بعد از لیت و لعل باید به سیاق عبارت توجه کرد. ترجمهٔ هر و علم است و باید ذوق و سلیقهٔ مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

۱- آنقرآن: خواندن

۲- عقل: خردورزی کرد

۳- هرچند ترجمهٔ فعل ماضی پس از «لیت» به صورت ماضی بعيد نیز صحیح است؛ اما به منظور تسهیل تکلیف دانشآموز در یادگیری ترجمهٔ ماضی استمراری مطلوب است.

لیت ناصراً بُنَعْدَ عَنِ الْكَسْلِ! کاش ناصر از تبلی دوری می‌کرد! کاش ناصر از تبلی دوری کرده بود!

این حروف بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) می‌آیند و هنگامی که بر اسم ظاهر وارد می‌شوند، آن را به عنوان اسم خود منصوب می‌کنند؛ ولی اعراب خبر را تغییر نمی‌دهند.

مهدي فائز في مسابقة كرة المنضدة. لیت **مهدياً فائزًا في مسابقة كرة المنضدة**.
اسم لیت، منصوب خبر لیت مرفوع

مبتدا، مرفوع خبر، مرفوع

که اختیر نفسک (۱): ترجم هاتین الآیین الگریمتین.

۱- ﴿فَهُدَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ آخوند: ۵۶

و این، روز قیامت است و شما نمی‌دانسته‌اید. (آیتی) / اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی‌دانستید! (مکارم)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَا كَأَنَّهُمْ بُنيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾ آصف: ۴

خداؤند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او در یک ردیف (مراد متحد و یکپارچه) پیکار می‌کنند گویی ساختمانی استوارند.

۱- الْبَعْثُ: رستاخیز ۲- الْبُنيَانُ الْمَرْصُوصُ: ساختمان استوار

که اختیر نفسک (۲): عین اسم الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ خَبَرَهَا، ثُمَّ اذْكُرْ إِعْرَابَهَا.

۱. لیت فصل الربيع طویل فی بلدنا! لأن الربيع قصير هنا.

ای کاش فصل بهار در شهر ما طولانی بود! زیرا اینجا بهار کوتاه است.

(فصل) : اسم الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ و منصوب علامته فتحه / (طویل) : خبر الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ و مرفوع علامته ضمه

(الربيع) : اسم الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ و منصوب علامته فتحه / (قصیر) : خبر الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ و مرفوع علامته ضمه

۲. كأنَّ المُشَتَّريَ مُتَرَدِّدٌ في شراء الْبِضَاعَةِ؛ وَلَكِنَّ الْبَائِعَ عَازِمٌ عَلَى بَيْعِهَا.
گویی مشتری در خرید کالا دو دل است؛ ولی فروشنده در فروش آن مصمم است.
(المُشَتَّريَ) : اسَمُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَنْصُوبٌ عَلَمَتَهُ فَتْحَهُ / (مُتَرَدِّدٌ) : خَبَرَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَرْفُوعٌ عَلَمَتَهُ ضَمَه

۳. ابْحَثْ عَنْ مَعْنَى الْعَصَارَةَ^۱ فِي الْمَعْجَمِ؛ لَعَلَّ الْكَلِمَةَ مَكْتُوبَةٌ فِيهِ!
در واژه نامه درباره معنی العصارة جستجو کن؛ شاید این کلمه در آن نوشته شده باشد!
(الكلمة) : اسَمُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَنْصُوبٌ عَلَمَتَهُ فَتْحَهُ / (مَكْتُوبَةٌ) : خَبَرَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَرْفُوعٌ عَلَمَتَهُ ضَمَه

۱- الْعَصَارَةَ: آمیوه‌گیری

۲. لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنِّسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱. لَا بِهِ مَعْنَى «نَهٌ» در پاسخ به «هَلْ» و «أَ» مانند أَنْتَ مِنْ بُجُورِد؟ لَا، أَنَا مِنْ بِيرِجَنْد.

۲. لَا نَفِي مَضَارِعٍ مانند لَا يَدْهَبَ: نَمِي رُود.

۳. لَا نَهِي مانند لَا تَدْهَبَ: نَرُو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لَا يَدْهَبَ: نباید برود.
در این درس با معنای دیگری برای لَا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هِيج ... نِيَسْت» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْتَنَا...﴾ آیةٌ ۲۲
جز آنچه به ما آموختی، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لَا كَنْزَ عَنِي مِنَ الْقَنَاعَةِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

پرسش:

۱- اسَمُ بَعْدِ اِزِ اِيْنِ لَا چَهَ حَرْكَتِي دَارَد؟ - فَتْحَهُ

۲- آیا اسَمِ پَسِ اِزِ لَا دَارَایِ الْ اِلِ است؟ - خَيْر، بَدْوُنِ الْ اِلِ است.

۳- آیا مِنْ تَوَانِيْمِ بَگَوِيْمِ اسَمِ پَسِ اِزِ لای نفی جنس «بَدْوُنِ الْ اِلِ وَ مَفْتُوح» است؟

آری. اسَمِ پَسِ اِزِ لای نفی جنس معمولاً بَدْوُنِ الْ اِلِ وَ دَارَای فَتْحَهِ است.

خبر لای نفی جنس در صورتی که اسم ظاهر(آشکار) باشد، به همان شکل مرفوع می‌ماند؛

مثال:

الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ حَسَنٌ. گذشت هنگام قدرت، نیکوست.

لَا شَيْءٌ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ. هیچ چیزی نیکوتر از گذشت هنگام قدرت نیست.

خبر لا، مرفوع

اسم لا، نکره و مفتوح

خوب است بدانید که خبر لای نفی جنس اغلب به صورت «جارّ و مجرور» می‌آید؛ مثال:

لَا رَجُلٌ فِي الْحَفَلَةِ. لَا مَاءٌ فِي الْبَيْتِ. لَا خَائِنٌ فِي فَرِيقِنَا. لَا شَكٌ فِيهِ.

۱- خوب است بدانید که گاهی خبر لای نفی جنس حذف می‌شود؛ مانند: لَا إِلَهٌ [مَوْجُودٌ] إِلَّا اللَّهُ. و لاشک. و لا باش.

که اختییر تفسک (۳) : ترجم هذه الأحادیث حسب قواعد الدرس.

تُمْ عَيْنِ اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبَرَهَا.

۱- لَا خَيْرٌ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفَعْلِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

در گفتار هیچ خیری نیست مگر با کار (همراه) باشد.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (خیر) وَ خَبَرَهَا (فِي قَوْلٍ)

۲- لَا جِهَادٌ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (جهاد) وَ خَبَرَهَا (كَجِهَادِ)

۳- لَا لِبَاسٌ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ لباسی زیباتر از سلامتی نیست.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (لباس) وَ خَبَرَهَا (أَجْمَلُ)

۴- لَا فَقْرَ كَالْجَهَلِ وَ لَا مِيراثَ كَالْأَدَبِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (فقیر) وَ خَبَرَهَا (كَالْجَهَلِ)

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (میراث) وَ خَبَرَهَا (كَالْأَدَبِ)

كَلِمَاتٍ إِخْتَيَرَ نَفْسَكَ (٤): إِمَّا لِفَرَاغٍ فِي مَا يَلِيَّ، ثُمَّ عَيْنُ نَوْعَ «لَا» فِيهِ.

١- هُلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ... ﴿٩﴾ الزَّمَرٌ:

آیا کسانی که می دانند و کسانی که برابر هستند؟
نمی دانند / حرف نفى

٢- هُوَ لَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ... ﴿٦٥﴾ يومنٌ:

گفتارشان تو را ؛ زیرا ارجمندی همه خداست.
اندوهگین نسازد - از آن / حرف نهى

٣- هُذِلَكَ الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدْيٰ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ الْبَقَرَةٌ:

آن کتاب هدایتی برای پرهیزکاران است.
که هیچ شکی در آن نیست. / حرف نفى جنس

٤- هُلَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ ... ﴿٢٥﴾ الْبَقَرَةٌ:

..... در دین

هیچ اجباری، در دین نیست. / حرف نفى جنس

١- ما يَلِي: آنچه می آید

٢- الْرَّيْبَ: شک

الْتَّمَارِينِ بِرْگَد

● **الْتَّمَرِينُ الْأُولُ: ضُعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَّةِ مِنْ مُعَجمِ الدَّرْسِ.**

١- آل عنصر فلزی گالحدید موصّل للحرارة و الكهرباء.
(نُحاس) / مس، عنصری فلزی مانند آهن برای حرارت و برق رسانا است.

٢- آل خَيْطٌ أَيْضُ فِي الْجِسْمِ يَجْرِي فِيهِ الْجُنُسُ.
(عَصْب) / عصب، رشته سفیدی در بدن که در آن حس جریان دارد.

٣- آل قَسْمٌ مِنَ الْجِسْمِ بَيْنَ الْجِلْدِ وَالْعَظْمِ.
(لَحْم) / گوشت، قسمی از بدن که میان پوست و استخوان است.

٤- آل تُرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ.
(طین) / گل، خاک مخلوط با آب است.

موصل: رسانا الخيط: نخ

● التَّمْرِينُ الثَّانِي: اسْتَخْرُجْ مِمَّا يَلِي الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بِرَغْد

وَ دَأْوُكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ دَوَاؤُكَ فِيكَ وَ مَا تُبْصِرُ

١- الْمُبْتَدَأُ وَ إِعْرَابُهُ:

دواء: مبتدأ و مرفوع علامته ضمه / داء: مبتدأ و مرفوع علامته ضمه

وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ أَتَزَعَّمُ أَنَّكَ حِرْمٌ صَغِيرٌ

٢- اسْمَ التُّفْضِيلِ وَ مَحْلُهُ الْإِعْرَابِ:

الأَكْبَرُ: اسْمَ التُّفْضِيلِ / صفت

أَبُوهُمُ آدَمُ وَ الْأُمُّ حَوَاءُ النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءُ

٣- الْخَبَرُ وَ إِعْرَابُهُ:

أَكْفَاءُ: خبر و مرفوع علامته ضمه

وَ قَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ ٤- الْجَمَعُ الْمُكَسَّرُ:

الرَّجَالِ، الْأَفْعَالِ، أَسْمَاءُ: جمع مكسر رجل، فعل، اسم

فَالنَّاسُ مَوْتَىٰ وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ قَفْرٌ يَعْلَمُ وَ لَا تَطْلُبُ بِهِ بَدَلاً

٥- فَعْلُ النَّهْيِ:

لَا تَطْلُبُ

إِنَّمَا النَّاسُ لَامٌ وَ لَآبٌ أَيَّهَا الْفَاخِرُ جَهَلًا بِالنِّسْبَةِ

٦- اسْمَ الْقَاعِلِ:

الْفَاخِرِ

أَمْ حَدِيدٌ أَمْ نُحَاسٌ أَمْ ذَهَبٌ هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ

٧- الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ:

خُلِقُوا

هَلْ سِوَى لَحْمٍ وَ عَظِيمٍ وَ عَصَبٍ بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ

٨- الْفَعْلُ الْمُضَارِعُ:

تَرَى

إِنَّمَا الْفَخْرٌ لِعَقْلٍ ثَابِتٍ ٩- الْجَارِ وَ الْمَجْرُورُ:

لِعَقْلٍ

● التَّمْرِينُ الثَّالِثُ: إِمَالَ الْفَرَاغِ فِي مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنُ نَوْعَ «لَا» فِيهِ. بِرَغْد

١- هُوَ لَا تَسْبِبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَيْسِبُوا اللَّهُ... (الأنعام: ١٠٨)

و کسانی را که به غیر خدا فرا می خوانند زیرا که به خدا دشنام دهند.

دشنام ندهید / حرف نهی

۲- ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ...﴾ آماده ۴۱

ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می ورزند تو را

اندوهگین نسازند / حرف نهی

۳- ﴿ هَرَبَنَا وَ لَا تُحَمِّلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ...﴾ البقرة ۲۸۶

پروردگارا، آنچه توانش را هیچ نداریم بر ما

تحميل نکن / حرف نهی

۵- لا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ. رسول الله ﷺ

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم

رحم نمی کند / حرف نفی

۲- حَمَلَ: تحمل کرد

۱- سَارَعَ: شتافت

● آلتَمَرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمُ الْأَحَادِيثُ النَّبُوَيَّةُ، ثُمَّ عَيْنُ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بِرَغْد

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذَكَّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ وَ لَا بَرَكَةٌ فِيهِ. (نائب الفاعل و نوع لا) هر خوارکی که نام خدا بر آن برد نمی شود، پس آن فقط بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست.
نائب الفاعل: اسم نوع «لا» در (لا برکه): لای نفی جنس

۲- لَا تَجْتَمِعُ خَصْلَتَانِ فِي مُؤْمِنٍ: الْبَخْلُ وَ الْكُدْبُ. (الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ، الْفَاعِلُ وَ إِعْرَابُهُ وَ نَوْعُ الْفِعْلِ) دو خوی و خصلت در مؤمن جمع نمی شود(فراموش): خساست و دروغ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: (فِي مُؤْمِنٍ)، (خَصْلَتَانِ): الْفَاعِلُ وَ مَرْفُوعٌ وَ نَوْعُ الْفِعْلِ: (فعل مضارع منفی)

۳- لَا تَعْضَبْ، قَلَّا لِلْعَصَبِ مَفْسَدَةٌ. (نَوْعُ الْفِعْلِ، وَ اسْمَ الْحَرَفِ الْمُشَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ خَبَرُهُ وَ إِعْرَابُهُما) خشمگین مشو زیرا (که) خشم مایه تباہی است.
نَوْعُ الْفِعْلِ: (لا تعصب) فعل نهی
(الْغَضَبُ): اسْمَ الْحَرَفِ الْمُشَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ مَنْصُوبٌ / (مَفْسَدَةٌ): خَبَرُ الْحَرَفِ الْمُشَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ مَرْفُوعٌ

۴- لَا فَقْرَأَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلُ التَّفَكُّرِ. (الْمُضَافُ إِلَيْهِ وَ نَوْعُ لا) هیچ نداری و فقری سختتر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.
الْمُضَافُ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرِ)
نَوْعُ لا: حرف نفی جنس

۱- الدَّاءُ: بیماری = الْمَرْض ۲- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباہی

۱. جلسَ: نشست	جلَسْنَا: نشستیم اجْلَسْوَا: ننشینید	لا تَجْلِسُوا: ننشینید الْجَالِسُ: محل نشستن	جَلَسَ: بنشینید أَجْلَسَ: بنشینید
۲. أَجْلَسَ: نشانید	أَجْلَسْنَا: نشانیم سِيَاجْلَسْ: خواهد نشاند	يُجْلِسُونَ: می نشانند لَمْ يَجْلِسُوا: ننشانیدند	أَجْلَسْ: نشان أَجْلَسْ: نشانید
۳. فَهِمَ: فهمید	فَهِمْتُ: فهمیده ای لَا يَفْهَمُ: نمی فهمد	قَدْ فَهِمْتَ: فهمیده ای أَفْهَمْ: بفهم	فَهِمْتُ: فهمید فَهِمْتُ: فهمانیدم
۴. فَهِمَ: فهمانید	فَهِمْمَ: فهمانیده (تفہیم) شد لِيَفْهَمُ: باید بفهمد	فَهِمْمَ: فهماننده (تفہیم کننده) كَانَ يَقْطَعَانِ: می بریدند	فَهِمْمَ: فهمانیده لِيَفْهَمُ: خواهم فهماند
۵. قَطَعَ: بُرِيد	قُطْعَ: بُرِيدَه شد لَا تَقْطَعْ: نِر	كَانُوا قَطَعُوا: بریده شده بود أَقْطَاعَةً: برنده	قُطَعَ: بُرِيدَه شد لَا تَقْطَعْ: بُرِيدَه شد
۶. انْقَطَعَ: بُرِيدَه شد	ما انْقَطَعَ: بُرِيدَه نشد لَنْ يَنْقَطَعَ: بُرِيدَه نشد	لَمْ يَنْقَطَعْ: بُرِيدَه نشد لِيَنْقَطَعَ: باید بُرِيدَه شود	انْقَطَعَ: بُرِيدَه شد لَنْ يَنْقَطَعَ: بُرِيدَه شد
۷. غَفَرَ: آمرزید	لَيَتَهُ غَفَرَ: کاش او بیامرزد لَيَتَهُ يَغْفِرَ: کاش او بیامرزد	لَيَتَهُ غَفَرَ: کاش او بیامرزد لَيَتَهُ يَغْفِرَ: آمرزیده شده	غَفَرَ: آمرزید غَفَرَ: آمرزیده شد
۸. اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست	لا يُغْفَرُ: آمرزیده نمی شود اسْتَغْفَرْتُ: آمرزش خواسته اید	الْغَفَارُ: بسیار آمرزنده قَدِ اسْتَغْفَرْتُمْ آمرزش خواسته اید	اَسْتَغْفِرُ: آمرزش بخواه أَسْتَغْفِرُ: آمرزش خواست
	أَسْتَغْفِرُ: آمرزش مِنْ خَوَاهِنْد		أَسْتَغْفِرُ: آمرزش مِنْ خَوَاهِنْد

● الْتَّمْرِينُ السَّادُسُ: عَيْنَ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ، وَ اسْمَ الْمَبَالَغَةِ، وَ اسْمَ الْمَكَانِ، وَ اسْمَ التَّقْصِيلِ فِي هَذِهِ الْعُبَارَاتِ؛ ثُمَّ عَيْنَ تَرْجِمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ. بِرَغْدَ

١- هـ سُبْحَانَ الَّذِي لَسْرَى بَعْدَهُ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ... (الآية: ١)

پاک است آن [خدای] که بنده اش را شبانه از مسجد الحرام تا سوی مسجد الاقصی حرکت داد.

- الْمَسْجِدُ : اسْمُ الْمَكَانِ

٤- هـ ... وَجَادُلُهُمْ بِالْتَّيْهِ أَحْسَنُ ۝ إِنَّ رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۝ ... ۝ الْتَّجْهِيْلُ

و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است بحث کن. قطعاً یورددگارت به [حال] کسی که از راهش گم شده، داناتر است.

- أَحْسَنُ، أَعْلَمُ: اسْمَ التَّفْضِيل

٣- هُوَ ... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ آل عمران: ١٦٧

با دهانه‌پیشان (زیان‌هایشان) چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کنند، داناتر است.

أعلمُ: اسْمَ التَّفْضِيل

۴- هُوَ مَا أَبْيَىٰ نَفْسِي إِنَّ النُّفْسَ لَكَلْمَةٌ بِالسَّوءِ أَلَا مَا رَحْمَ رَبِّي ... ﴿٥٣﴾ يوسف: و نَفْسِ رَا بِي كَنَاهْ نَفْسِ شَهَارْ؛ زِيرَا نَفْسِ، بِسِيَارَ دَسْتُورَ دَهْنَدَهْ بِهِ بَدِي اسْتَ؛ مَغْ اينَكَهْ پُرُورِدَگَارْ رَحْ كَندَ. أَمَارَهْ: اسْمَ الْمُبَالَغَةِ

۵- هُوَ قَدْلَاحَ الْمُؤْمِنُونَ ۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ۲) الْمُؤْمِنُونَ: ۲۹۱ به راستی که مؤمنان روستگار شده‌اند: همانان که در نمازشان فروتن‌اند.
الْمُؤْمِنُونَ، خَاشِعُونَ: اسْمَ الْفَاعِلِ

۶- هُوَ... قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيَوبِ ۱۰۹: الْمَائِدَةَ.
گفتند: هیچ دانشی نداریم؛ قطعاً تو بسیار دانای نهان ها هستی.
عَلَامٌ: اسْمَ الْمُبَالَغَةِ

به يكجا کند جمع پروردگار اجابت نمودند این مردمان و با اينکه بر کفر رو کرده اند ؟ که هرگز نباشيم اگه از آن در اين امر هم نیست شکی و ریب	همه مرسلين را به روز شمار از آنها بپرسد شما را چسان بگويد ايمان بياورده اند ؟ به پاسخ بگويند پيغمبران که تنها تونی آگه از علم غيب
--	---

۷- هُوَ... وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۱۹۵: الْبَقَرَةَ.
و نيکی کنید: زیرا خدا نیکوکاران را دوست می دارد.
الْمُحْسِنِينَ: اسْمَ الْفَاعِلِ
امیدمجد:

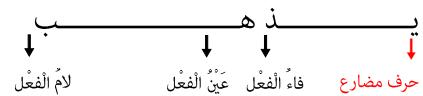
بلی در ره ايزد ذوالجلال نمایید انفاق و بخشید مال نه آنقدر کايد شما را ضرر بیفتد در مهلکه در خطر نمایید نیکی به هر حال و کار خداوند با محسنان است یار
--

۸- هُوَ وَ جَعَلَنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعَرِّضُونَ ۱۰۷: و آسمان را سقفی نگه داشته شده قراردادیم.
مَحْفُوظًا: اسْمَ الْمَفْعُولِ / مُعَرِّضُونَ: اسْمَ الْفَاعِلِ
امیدمجد:

چو يك سقف محفوظ کردش پدید از آيات يزدان خود غافلند نيارند ايمان بر اين گفتگوي	خدا آسمان را چو می آفرید ولی کافران کاينچين جاهلنند از آيات ايزد بتانند روی
---	---

* خوب است بدانیم که در فرهنگ‌های لغت عربی:

حرف اول اصلی فعل فاءَ الفعل، حرف دوم اصلی عینُ الفعل و حرف سوم اصلی لامُ الفعل نام دارد؛ مثال:
 یَدْهَبُ = يَقْعُل



هرگاه مقابله فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن فتحه دارد، یا الف است؛ مثال:
 ذَهَبَ - : یعنی مضارع آن يَدْهَبُ است.
 نَامَ - : یعنی مضارع آن يَنَامُ است.

هرگاه مقابله فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن ضمه دارد، یا واو است؛ مثال:
 كَتَبَ - : یعنی مضارع آن يَكْتُبُ است.
 قَالَ - : یعنی مضارع آن يَقُولُ است.

هرگاه مقابله فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن کسره دارد، یا ی است؛ مثال:
 جَلَسَ - : یعنی مضارع آن يَجْلِسُ است.
 سَارَ - : یعنی مضارع آن يَسِيرُ است.

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی‌شود.

* خوب است با این پنج نکته املایی نیز آشنا شوید.

۱. دَوَاءَ + ڭ = دَوَا ۋَڭ جَاءَ + ڭ = جَاؤْوا خَطْأً + ڭ = خَطْوُڭ

۲. در مضارع فعل «رَأَى» حرف همزه می‌افتد، مثال:
 يَرِى ، تَرِى و نوشтар آن وقتی که مضارع آن به ضمیر وصل می‌شود، تغییر می‌کند.
 تَرِى + هُم = تَرَاهُم يَرِى + ڭ = يَرَاك

۳. معمولاً حرف کاف آخر در نوشтар عربی بدون سرکش و در فارسی با سرکش است؛ مثال:
 در عربی اشتراك، در فارسی اشتراك.

۴. حرف یاء آخر نیز در عربی معمولاً دو نقطه دارد؛ ولی در فارسی بدون نقطه است؛ مثال:
 در عربی مَهْدِي و در فارسی مهدی.

ضمناً در قرآن مجید حرف «ي» بدون دو نقطه زیر آن می‌آید.

۵. کلماتی مانند إِلَى، يَنْهَى و أَغْلَى به صورت إِلَى، يَنْهَى و أَعْلَى نیز نوشته می‌شوند.
 ۶. گاهی پیش از سه حرف کشیده «و»، «ا»، «ي» به ترتیب ضمه، فتحه و کسره نهاده می‌شود؛ مثال:
 نُور: روشنایی، حَارّ: گرم و ریح: باد

«وَاللَّهِ لَوْ أُغْطِيَثُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ إِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصَى
اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبٌ شَعِيرَةٌ، مَا فَعَلْتُ.» أَمْيَمُ الْمُؤْمِنِيَّةِ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ

به خدا، اگر سرزمین های هفتگانه با هرچه زیر آسمان هایشان هست به من داده می شد تا در مورد مورچه ای از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از آن به زور بگیرم، انجام نمی دادم.

﴿الْوَجْهُ النَّافِعُ، وَ الْوَجْهُ الْمُضِرُّ
وجه مفید، و وجه زیان آور

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً﴾ الْكَهْفٌ: ٢٠
کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباہ نمی کنیم.
(فولادوند)

في عام ألف و مئتيه و ثلاثة و ثلاثين ولد في مملكة «السويد» صبي سمي «الفرد نوبل». كان والده قد أقام مصنعاً لصناعة مادة «النيتروغليسرين» السائل السريع الانفجار، ولو بالحرارة القليلة. در سال ١٨٣٣ کودکی در کشور سوئد متولد شد که آلفرد نوبل نام داشت. پدرش کارخانه ای را برای تولید ماده نیتروگلیسیرین مایعی که سریع منفجر می شد حتی با حرارت کم، تأسیس کرده بود (ایجاد کرده بود).

اهْتَمَ الْفَرِيدُ مُنْدُ صَغِيرٍ بِهَذِهِ الْمَادَةِ، وَ عَمِلَ عَلَى تَطْوِيرِهَا مُحِدَّداً، لِيَمْنَعَ انْفِجَارَهَا.
الفرد از زمان کودکی اش به این ماده (توجه کرد) اهتمام ورزید، و با تلاش روی بهینه سازی آن کار کرد، برای اینکه از منفجر شدن آن جلوگیری کند. (مانع منفجر شدنش بشود)

بنی مختبراً صغيراً **ليجري** فيه تجاريَّه، ولكن مع الأسف انفجر المختبر و **انهدم** على رأس أخيه الأصغر و قتله. هذه الحادثة لم **تضُعِفْ** عزمه، فقد واصل عمله **دوّوباً**، حتى استطاع أن يخترع مادة «الديناميت» التي لا تنفجر إلا بإرادته الإنسان. آزمایشگاه کوچکی ساخت برای اینکه تجربه هایش را در آن اجرا کند، ولی متأسفانه آن آزمایشگاه منفجر شد و بر سر برادر کوچکش ویران شد و او را کشت. این اتفاق اراده اش را ضعیف نکرد، کارش را با پشتکار ادامه داد، تا اینکه توانست ماده دینامیتی که تنها به اراده انسان منفجر می شود، اختراع کند.

بعد أن اخترع الدِّينامِيتَ، **أَفْيَلَ عَلَى شِرَائِهِ رُؤسَاءِ شَرِكَاتِ الْبِنَاءِ وَ الْمَنَاجِمِ وَ الْقُوَّاتِ الْمُسَلَّحةِ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ لِاسْتِخْدَامِهِ، فَانْتَشَرَ الدِّينامِيتُ فِي جَمِيعِ أَنْحَاءِ الْعَالَمِ.**

بعد از اینکه دینامیت را اختراع کرد، رئیسان شرکت های ساختمانی و معادن و قوای مسلح در حالی که مشتاق به کارگیری آن بودند، به خرید آن روی آوردند؛ پس دینامیت در همه نقاط (سراسر، سمت و سوهای) جهان پخش شد.

قام آلفرد بإنشاء عشرات المصانع والمعامل في عشرين دولة، و **كَسَبَ** من ذلك ثروة كبيرة جداً حتى أصبح من أغنى أغنياء العالم. آلفرد اقدام به ساخت دهها کارخانه و کارگاه در ٢٠ کشور کرد، و از آن ثروت بسیار زیادی بدست آورد تا اینکه از ثرومندترین ثرومندان جهان شد.

^١ الْوَجْهُ: رخ، چهره، شخصیت، صورت، نما، سطح، ظاهر، ناحیه، نقطه نظر، دیدگاه، علت، سبب، آغاز، روی سکه، ظهر، شکل، وجه، دلیل.

فَقَدْ اسْتَفَادَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذِهِ الْمَادَةِ، وَ سَهَّلَتْ أَعْمَالَهُ الصُّبْعَةَ فِي حَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْمَنَوَاتِ وَ إِنْشَاءِ الْطَّرَقِ وَ حَفْرِ الْمَنَاجِمِ وَ تَحْوِيلِ الْجِبَالِ وَ التَّلَلِ إِلَى سُهُولٍ صَالِحةٍ لِلزَّرَاعَةِ.

انسان از این ماده استفاده کرده است، و کارهای سختش را در کندن تونلها و شکافتن کانالها و ساخت راهها و کندن معادن و دگرگونی (تبديل) کوهها و تپهها به دشت‌های قابل کشت را آسان کرد.

وَ مِنَ الْأَعْمَالِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي تَمَّتْ بِوَاسْطَةِ هَذِهِ الْمَادَةِ تَفْجِيرُ الْأَرْضِ فِي قَنَةِ «بَنَمَا» بِمِقْدَارٍ مِنَ الدِّينَامِيتِ بِلَغَ أَرْبَعِينَ طَنًا. وَ مِنْفَجْرٌ كَرَدَنَ زَمِينَ درَ كَانَالِ «پَانَاماً» با مقداری از این دینامیت که به چهل تن رسید، از جمله کارهای بزرگی است که بواسطه این ماده انجام شد.

وَ بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ نُوبِلُ الدِّينَامِيتَ، ازْدَادَتِ الْحَرْبُ وَ كَثُرَتِ أَدَوَاتُ الْقَتْلِ وَ التَّخْرِيبِ بِهِذِهِ الْمَادَةِ، وَ إِنْ كَانَ غَرَضُهُ مِنِ اخْتِرَاعِهِ مُسَاعِدَةُ الْإِنْسَانِ فِي مَجَالِ الْأَعْمَارِ وَ الْبَنَاءِ.

وَ بَعْدَ از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگها افزایش یافت و ابراز جنگی و خرابکاری بوسیله این ماده زیاد شد، اگرچه هدف او از اختراع آن(دینامیت) کمک کردن به انسان در زمینه آباد کردن و ساخت (ساخت و ساز) بوده است.

نَسَرَتْ إِحْدَى الصَّحَافِ الْفَرَنْسِيَّةِ عِنْدَ مَوْتِ أَخِيهِ الْآخِرِ عُنُوانًاَ خَطَابًا:

«مَاتَ الْفَرِيدُ نُوبِلُ تَاجِرَ الْمَوْتِ الَّذِي أَصْبَحَ عَنِيَّاً مِنْ خَلَالِ إِيْجَادِ طَرْقِ لِقْتَلِ الْمَزِيدِ مِنَ النَّاسِ».

یکی از روزنامه‌های فرانسوی هنگام مرگ برادر دیگرش، عنوانی (تیتری) اشتباہ پخش کرد (منتشر کرد): «آلفرد نوبل تاجر مرگی که از طریق ایجاد راه‌هایی برای کشتار بیشتر مردم ثرومند شده بود، مرد.

شَعَرَ نُوبِلُ بِالْذَّنْبِ وَ بِخَيْرِ الْأَمْلِ مِنْ هَذَا الْعُنْوانِ، وَ بَقَى حَزِينًاَ وَ خَافَ أَنْ يُذْكَرَهُ النَّاسُ بِالْسَّوْءِ بَعْدَ مَوْتِهِ. لِذَلِكَ فَقَدْ بَنَى مُؤْسِسَةً لِمَنْحِ الْجَوَائِزِ الشَّهِيرَةِ بِاسْمِ «جَائِزَةِ نُوبِلٍ». وَ مَنْحَ تَرْوَتَهُ لِشَرَاءِ الْجَوَائِزِ الْدَّهْبَيَّةِ لِكَيْ يَصُحَّ خَطَأُهُ.

نوبل از این عنوان (تیتر) احساس گناه و نالمیدی کرد، و ناراحت باقی ماند (ناراحت شد) و ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه‌ای برای دادن جوایز مشهور بنام «جایزه نوبل» ساخت. و ثروتش را برای خرید جوایز طلبی داد تا خطایش را تصحیح کند.

تُمْنَحُ هَذِهِ الْجَائِزَةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى مَنْ يُفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتِ حَدَّهَا، وَ هِيَ مَجَالَاتُ السَّلَامِ وَ الْكِيمِيَاءِ وَ الْفِيَزِيَاءِ وَ الطَّبِّ وَ الْأَدَبِ وَ این جایزه هر سال به کسی داده می‌شود که به بشریت در زمینه‌هایی که مشخص کرده، سود برساند. و آن عبارت است از: زمینه‌های صلح، شیمی، فیزیک، پزشکی، ادبیات و

وَلَكِنْ هَلْ تُعْطِي الْجَوَائِزُ الْيَوْمَ لِمَنْ هُوَ أَهْلٌ لِذَلِكَ؟!

ولی آیا امروزه جایزه‌ها به کسی که شایسته آنست داده می‌شود؟!

لِكُلِّ اخْتِرَاعِ عَلْمِيِّ وَ اِبْتِكَارِ فِي التَّقْنِيَّةِ وَ جَهَانِ:
وَجْهٌ نافعٌ، وَ وجْهٌ مُضَرٌّ.

وَ عَلَى الْإِنْسَانِ الْعَاقِلِ أَنْ يَسْتَفِيدَ مِنَ الْوَجْهِ النَّافعِ.

هر اختراع علمی و نوع آوری‌ای در فناوری و جهان: وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور دارد.
و انسان خردمند باید از وجه سودمند استفاده کند.

أَصْبَيْ: كودك، بسر	الْتَّقْنِيَةُ: فناوري (تكنيك)	أَجْبَرَيْ: اجرا كرد (مضارع: يُجْرِي)
«جَمْعُ»: أَصْبَيْانْ	الْتَّلَالُ: تپه‌ها «مفرد: التل»	أَضْعَفَ: ضعيف كرد (مضارع: يُضْعَفُ)
صَحَّحُ: تصحيح كرد (مضارع: يَصْحَّحُ)	تَمَّ: انجام شد، كامل شد	الْإِعْمَارُ: آباد كردن (أَعْمَرَ، يَعْمِرُ)
الْأَطْنَنُ: تُنْ «جمع: الألطنان»	(مضارع: يَتَمَّ)	أَفْوَادَ: سود رساند (مضارع: يَفْيِدُ)
الْفَرْنَسِيَّةُ: زيان فرانسوی	جَلْبُ شَعِيرَةً: پوست جوي	أَقْبَلَ عَلَى: به ... روی آورد
الْفَيْزِيَّاءُ: فيزيک	حَدَّدَ: مشخص کرد	الْأَنْجَاءُ: سمت‌ها، سوها
قَنَاهُ بِنَمَا: کاناال پانااما	خَيْرَيَةُ الْأَمْلَ: ناميدی ≠ آلرجاء	«مفرد: الْنَّحْوُ»
الْفَنَوَاتُ: کاناال‌ها «مفرد: الْفَنَاهُ»	الْأَدْوَبُ: با پشتکار	الْأَنْذَاقُ: تونل‌ها «مفرد: الْفَقَقُ»
گَسْبٌ: به دست آورده	الْسَّوِيدَ: سوئد	انْهَمَّ: ویران شد
الْمَجَالُ: زمينه «جمع: الْمَجَالَاتُ»	سَهْلٌ: آسان کرد ≠ صعب	اَهْتَمَ: اهتمام ورزید (مضارع: يَهْتَمَ)
الْمَنَاجُمُ: معادن «مفرد: الْمَنْجَمُ»	الْسَّهُولُ: دشت‌ها «مفرد: الْسَّهْلُ»	الْأَهْلُ: شایسته
نَشَرٌ: پخش کرد	الْشَّعِيرِ: جو	الْتَّحْوِيلُ: دگرگونی
	الْشَّقْ: شکافتن (شق، يَشْقُ)	الْتَّطْوِيرُ: بهینه‌سازی
	الْصَّالِحَةُ لِلزِّرَاعَةِ: قابل کشت	

حَوْلَ النُّصْ بِرْكَةٌ

كـ أ. ضـع في القراءـع كـلمـة مـنـاسـة حـسـب نـص الـدـرـس.

۱- بعد اختراع الديnamيت، ازدادت **الحروب** و كثُرت وسائل القتل والتّخريب بهذه المادة. وبعد اینکه نویل دینامیت را اختراع کرد، جنگها افزایش یافت و ایزار جنگی و خرابکاری بوسیله این ماده زیاد شد.

۲- أُقْبِلَ عَلَى شَرَاءِ الدِّيَنَامِيتِ رُؤَسَاءُ شَرِكَاتِ الْبَنَاءِ وَ **المناجم** وَ الْقُوَّاتُ الْمُسَلَّحَةُ.
رئیسان شرکت‌های ساختمانی و معادن و قوای مسلح به خرد آن روی آوردنند.

۳- کان والد نوبل قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لِصَنَاعَةِ مَادَّةِ «النيتروغليسيرين». پیده نوبل کارخانه تولید نیتروگلیسیرین را تاسیس کرده بود.

۴- بنی نوبل مُختبراً ولکنهُ انفجَرَ و انهَمَ، وَ تَسَبَّبَ بِمَقْتَلِ أخِيهِ الْأَصْغَرِ .
نوبل آزمایشگاهی ساخت و لی آن منفجر و پیران شد و باعث کشته شدن برادر کوچکش شد.

٥- تُمنَح جائزة نوبل في كُل سَنَة إلى من يُفْيِد البَشَرِيَّة في مَجاَلات مُحدَّدة. جائزة نوبل هر سال به کسی داده می شود که به بشریت در زمینه های مشخص شده، سود برساند.

٦- قامَ الْفِرْدُ بِإِنْشَاءِ عَشَرَاتِ الْمَصَانِعِ وَالْمَعَالِمِ فِي عَشْرَيْنَ دُولَةً. الْفِرْدُ بِهِ سَاحَّتْ ٥٥٥ كَارْخَانَهُ وَ كَارِگَاهَ در ٢٠ کَشُورَ اقْدَامَ كَرد.

۲ اهتمام ب: اهمیت داد به، اهمیت قائل شد برای، را مهم دانست، را با اهمیت دانست، نگران شد از، ناراحت شد از، جدی گرفت، اهتمام ورزید به.

ب. عَيْنِ الصَّحِيحَ وَالْخَطَأ حَسَبَ نَصَ الدَّرِسِ.

- ١- لَمْ يَكُنْ لَاخْتَرَاعُ الدِّينَامِيتَ تَأثِيرٌ فِي تَسْهِيلِ الْأَعْمَالِ الصَّعِبَةِ كَحَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَشَقِّ الْفَنَوَاتِ. ✗ اختراع دینامیت تاثیری در آسان شدن کارهای سخت مانند کندن توپلها و شکافتن کانالها نداشت.
- ٢- خَافَ نُوبِلِ أَنْ يَدْكُرِ النَّاسُ بِالسُّوءِ بَعْدَ مَوْتِهِ؛ لِذَلِكَ فَقَدْ بَنَى مُؤْسَسَةً «جَائِزَةً نُوبِل». ✓ نوبل ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه «جایزه نوبل» را ساخت.
- ٣- الَّذِينَ حَصَلُوا عَلَى جَوَائِزِ نُوبِلِ خَلَالِ السَّنَوَاتِ الْمَاضِيَّةِ كَانُوا كُلُّهُمْ أَهْلًا لِذَلِكَ. ✗ کسانی که جوایز نوبل را در طی سالهای گذشته بدست آورده‌اند، همگی شایسته آن بودند.
- ٤- لِكُلِّ اخْتَرَاعٍ عِلْمِيٍّ وَابْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَّةِ وَجَهُ نَافِعٌ، وَ وجَهٌ مُضِرٌّ. ✓ هر اختراع علمی و نوع آوری در فناوری چهره‌ای سودمند و چهره‌ای زیان‌آور دارد.
- ٥- إِنَّ الْمُخْتَرَاعَاتِ الْحَدِيثَةِ سَاعَدَتِ الْبَشَرَ لِتَسْهِيلِ أَمْوَالِ الْحَيَاةِ. ✓ قطعاً اختراعات جدید به بشر در آسان شدن امور زندگی کمک کرده است.
- ٦- كَانَ غَرَضُ نُوبِلِ مِنِ اخْتَرَاعِ الدِّينَامِيتِ إِشَاعَةَ الْحَرُوبِ. ✗ هدف نوبل از اختراع دینامیت گسترش جنگ‌ها بود.

﴿إِعْلَمُوا﴾ بِرَوْد

الحال (قيد حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

- الف. رَأَيْتُ وَكَدَا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ.
ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ مَسْرُورًا. پسِ خوشحال را دیدم. پسِ خوشحال را دیدم.
مسروراً در جمله الف، و المسروراً در جمله ب چه نقشی دارند؟
آیا مسروراً در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟
در جمله اول کلمه «مسروراً» صفت «ولد»، و در جمله دوم «المسروراً» صفت «آلولد»، و در جمله سوم «مسروراً» حالت «آلولد» است.

قيد حالت (الحال)

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ فَرَحَةً.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرَحَةً.

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.
به چنین کلماتی در فارسی «قيد حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

قید حالت به صورت «اسمی نکره» یا «جمله» می‌آید، و حالت مرجع خودش^۳ را که معرفه(دارای «ال» یا «علم») است بیان می‌کند.

اشتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَزَرَعَةِ نَشِيطًا.
مرجع حال حالت (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُ فِي الْمَصْنَعِ مُبَتَّسِمًا.
اللَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيُونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابِقَةِ مُبَتَّسِمِينَ.
هَا تَانِ الْبِنْتَانِ قَالَتَا بِجَوَلَةِ عَلَمِيَّةٍ فِي الْإِنْتِرَنَتِ مُبَتَّسِمَتِينَ.

کهای ختیر تفسیک(۱): عین «الحال» فی الْجُمْلِ التَّالِيَّةِ.

۱- وَصَلَ الْمُسَافِرُ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأْخِرٍ وَرَكِبَ الطَّائِرَةَ.

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / متأخرین

۲- تَجَهَّدُ الطَّالِبَةُ فِي أَدَاءِ وَاجِبَاتِهَا راضِيَّةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا.

دانشآموزان در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کنند و به مادرشان کمک می‌کنند. / راضیَّةً

۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائزَ فَرِحِينَ الْيَوْمَ.

امروز تماشاچیان تیم برنده خود را با شادی تشویق می‌کنند. / فریحین

۴- الْطَّالِبَاتِنِ تَقْرَآنِ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتِينِ.

دانشآموزان درسهاشان را با تلاش می‌خوانند. / مجدهُّتینِ

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال: در جمله

الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

الف. رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَهُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهَدُ قَاسِمًا وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

کهای ختیر تفسیک(۲): ترجمِ الآياتِ الْكَرِيمَةِ، ثُمَّ عِينِ «الحال».

۱- هُنَّ... وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا النَّسَاء: ۲۸

ترجممه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شد... . الحال: ضعیفاً

^۳ تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.(تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

۲- ﴿... وَ لَا تَهْنِواٰ وَ لَا تَحْزِنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سستی نکنید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. **الحال:** أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثْتَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۲

ترجمه: مردم امتی واحد بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. **الحال:** مُبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ ○ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الرحمن: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، به سوی پروردگارت خشنود و راضی بازگرد. **الحال:** راضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ آل عمران: ۵۵

ترجمه: تنها سرپرست شما خداوند و پیامبر و مؤمنانی که (کسانی که ایمان آورند) نماز به پا می دارند و زکات می دهند حال آنکه در رکوع هستند. **الحال:** هُمْ رَاكِعُونَ

۱- لا تَهْنِوا: سُست نشوید (وهنـ_)

۲- يُؤْتُونَ: می دهند (آتـ، يُوقـ)

کم التمارین بـگرد

● آلتَمَريْنُ الْأَوَّلُ: اِبْحَثُ في مُعْجَمِ الدَّرِسِ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَةِ.

۱- اَسْلُوبٌ اوْ فَنٌّ فِي اِنجَازٍ عَمَلٍ، اوْ طَرِيقٌ يَخْتَصُ بِمِهْنَةٍ، اوْ عِلْمٌ الصَّنَاعَةِ الْحَدِيثَةِ. **التَّقْنِيَّة:** فناوری (تکنیک)
روش یا هنری در انجام یک کار، یا روشه که به یک شغل اختصاص دارد، یا علم صنعت جدید.

۲- مَمَرَ تَحْتَ الْأَرْضِ اوْ فِي الْجَبَلِ، طُولُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَرْضِهِ، لَهُ مَدْخَلٌ وَمَخْرَجٌ. **النَّفَق:** تونل
راهرویی زیر زمین یا در کوه، طولش بیشتر از عرضش است، ورودی و خروجی دارد.

۳- مِنْطَقَةٌ مُرْتَفَعَةٌ فَوْقَ سَطْحِ الْأَرْضِ، أَصْغَرُ مِنَ الْجَبَلِ. **الْأَتَلَّ:** تپه
منطقه بلندی که بالای سطح زمین، کوچکتر از کوه است.

۴- مَكَانُ الدَّهَبِ وَالْفَضَّةِ وَالنَّحاسِ وَنَحْوُهَا فِي الْأَرْضِ. **الْمَنْجَم:** معدن
 محل بودن طلا و نقره و مس و مانند آن در زمین است.

۵- الَّذِي يَسْعَى فِي إِنجَازِ عَمَلِهِ، وَ لَا يَشْعُرُ بِالْتَّعَبِ. **الَّدَّؤُوب:** با پشتکار
کسی که در انجام کارش تلاش می کند و احساس خستگی نمی کند.

۶- وَزْنٌ يُعادِلُ أَلْفَ كيلوغرام. **الْأَطْنَ:** تُن
وزنی برابر هزار کیلوگرم است.

● الْتَّمْرِينُ الثَّالِثُ: أَفْرِّ النَّصَ التَّالِي؛ ثُمَّ عِنْ تَرْجِمَةِ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، وَ عِنْ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ. بِرَغْدٍ

الْخُطْبَةُ الْمِتَانِ وَ الرَّابِعَةُ وَ الْعِشْرُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

... وَ اللَّهُ، لَوْأُعْطِيْتُ الْأَقْالِيمَ السَّبْعَةَ إِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ لَسْلُبَاهَا جَلْبٌ شَعْيَةٌ، مَا قَعَتْ.
وَ إِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَمْ يَمُونْ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضِيْهَا^١. مَا لَعِلَّيِ وَ لِتَعْيِمِ يَقْنَى وَ لَدَدَةٌ لَا تَبْقَى؟! نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ سِبَاتِ الْعَقْلِ وَ فَبِحِ الْزَّلْكِ وَ بِهِ نَسْتَعِينَ^٢

خطبة دويست و بيست و چهارم نهج البلاغه

به خدا، اگر سرزمین‌های هفتگانه با هرجه زیر آسمان‌هایشان هست په من داده می‌شد تا از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه‌ای به زور بگیرم، انجام نمی‌دادم؛ و بی گمان دنیايان نزد من از برگی در دهان ملختی که آن را می‌جود، پست‌تر است. علی را چه کار با نعمتی که نابود می‌شود و لذتی که نمی‌ماند؟! از به خواب رفتن خرد و نشته لغزش به خدا پناه می‌بریم و از او یاری می‌جوییم.

۱- إِعْرَابُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ؟

جَلْبٌ: مفعول و منصوب علامته فتحه
جَرَادَةٌ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره
نَمْلَةٌ: مجرور به حرف جر علامته كسره
الْعَقْلُ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره

۲- نَوْعُ فَعْلٍ «فَعَلْتُ» وَ صِيغَتِهِ: فعل ماضي، متكلم وحده

۳- نَوْعُ فَعْلٍ «تَقْضَمُ» وَ صِيغَتِهِ: فعل مضارع، مفرد مؤنث غائب

۴- جَمِيعِينَ لِلتَّكْسِيرِ فِي النَّصِّ: الْأَقْالِيمُ / أَفْلَاكُ: فَلَكَ

۵- الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ فِي النَّصِّ: أُعْطِيْتُ

۶- عَدَدُ الْأَفْعَالِ فِي النَّصِّ:

تسعة أفعال (أُعْطِيْتُ - أَنْ أَعْصَيَ - أَسْلَبُ - مَا فَعَلْتُ - تَقْضَمُ - يَقْنَى - لَا تَبْقَى - نَعُودُ - نَسْتَعِينُ)

- | | | |
|---|-------------------------------|---------------------------------------|
| ٤- الشَّعْيَةُ: حَبَّةُ بَاتٍ | ٢- سَلَبٌ: أَخْدَمْهُ فَهِرَا | ١- إِنْجَازُ: انجام |
| ٦- الْعَجَارَادُ: حَشْرَهُ مُضْرَهُ تَأْكُلُ الْمَحَاصِيلَ الزَّرَاعِيَّةَ وَ الْبَاتَاتَ | ٧- قَضَمٌ: كسر باطراف أسنانه | ٥- الْأَهْوَانُ: الْأَحْقَرُ |
| ٩- الْسِّبَاتُ: الْتَّوْمُ الْحَفِيفُ | ٩- اسْتَعَانَ: طلب المساعدة | ٨- الْأَنْعِيمُ: الْمَالُ، الْجَنَّةُ |

● الْتَّمْرِينُ الثَّالِثُ: ضُعْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدِ الْمُنَاسِبِ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- | | |
|--|--|
| ٣- تُرْبَابٌ مُخْتَلَطٌ بِالْمَاءِ، وَ قَدْ يُسَمَّى بِذَلِكَ وَ إِنْ زَالَ ^١ عَنْهُ الرِّطْبَةُ. | ١- الْقَنَاهُ |
| ٥- شَرِيطٌ يَسْتَعْمِلُهُ رَكَابُ الطَّائِراتِ وَ السَّيَارَاتِ لِلنَّجَاهَةِ مِنَ الْخَطَرِ. | ٢- الْفَيْرِيَاءُ |
| ٢- عَلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصَائِصِ الْمَوَادِ وَ الظَّواهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَ الطَّاقَةِ. | ٣- الْأَطْيَنِ |
| ٦- حَشْرَهُ تَأْكُلُ الْمَحَاصِيلَ الزَّرَاعِيَّةَ تَسْتَطِعُ أَنْ تَقْفَرَ مَتْرًا وَاحِدًا. | ٤- الْتَّلَالُ |
| ١- نَهَرٌ وَاسِعٌ أَوْ ضَيقٌ ^٢ لِحَرَكَةِ الْمَيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرَ. | ٥- حِزَامُ الْأَمَانِ |
| | ٦- الْجَرَادَهُ |
| | ١- زَالَ ^٣ : سپری و نابود شد ٢- الْصِّيقُ: تنگ |

- نَهْرٌ وَاسِعٌ أَوْ ضَيقٌ لِحَرَكَةِ الْمَيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرَ.
رودي پهناور یا باریک برای حرکت آب از جایی به جای دیگر.
- عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصَائِصِ الْمَوَادِ وَ الظَّواهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَ الطَّافِقَةِ.
علمی که درباره ویژگی های مواد و پدیده های طبیعی و انرژی جستجو می کند.
- تُرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ، وَ قَدْ يُسَمِّي بِذَلِكَ وَ إِنْ زَالَتْ عَنْهُ الرَّطْبَةُ.
خاکی مخلوط شده با آب است، و گاهی به آن نام نهند اگر چه رطوبتش را از دست دهد.
- شَرِيطٌ يَسْتَعْمِلُهُ رُكَابُ الطَّائِرَاتِ وَ السَّيَارَاتِ لِلنَّجَاهَ مِنَ الْخَاطِرِ.
کمربند نجات (کمربند اینمی)، نواری که سوارگان بر هوایپما و ماشینها برای نجات از خطر آن را به کار می برد.
- حَشَرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِيلِ الزَّرَاعِيَّةِ تَسْتَطِعُ أَنْ تَفْقَرَ مُتْرًا وَاحِدًا.
حشره ای که محصولات کشاورزی را می خورد و می تواند یک متر بپرد.

● الْتَّمْرِينُ الرَّابِعُ: لِلتَّرْجِيمَةِ. [بِرَغْدَاد](#)

(هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ ... ؟) آیا می دانی که؟

- ۱- ... الْمُغَوَّلُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصَّيْنِ عَلَى رَغْمِ بَنَاءِ سورٍ عَظِيمٍ حَوْلَهَا.
مخولها توانستند به چین حمله کنند با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن.
- ۲- ... تَلَفْظٌ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» مَوْجُودٌ فِي الْهَجَاجِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ۲ كَثِيرًا.
تلفظ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» در لهجه های عامیانه عربی بسیار زیاد هست.
- ۳- ... الْحَوَّتُ يُصَادُ لِاستِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَيْدِهِ لِصَنَاعَةِ مَوَادِ التَّجْمِيلِ ۳.
نهنگ شکار می شود برای اینکه روغن را از کبدش جهت ساخت مواد آرایشی خارج کنند.
- ۴- ... الْخُفَاشُ هُوَ الْحَيَوانُ الْبَلُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيَّارَانِ ۴.
خفاش تنها حیوان پستانداری است که می تواند پرواز کند.
- ۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفْوُقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِسَمِيلِيونِ مَرَّةٍ تَقْرِيبًا.
تعداد مورچه ها در جهان تقریباً یک میلیون بار بالاتر از تعداد آدمیان است.
- ۶- ... طِيسِفُونُ الْوَاقِعَةِ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةً ۵ السَّاسَانِيَّينَ.
تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان است.
- ۷- ... دُبُّ الْبَانِدَا ۶ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرُ حَجْمًا مِنَ الْفَأْرِ.
خرس پاندا هنگام ولادت کوچکتر از موش است.
- ۸- ... الْزَّرَافَةَ بِكَمَاءِ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ ۷.
زرافه، لالی هست که تارهای صوتی ندارد.

٩- ... وَرَقَةُ الْزَّيْتُونِ رَمْزٌ السَّلَامِ.

برگ زیتون نماد صلح است.

- | | |
|---|---|
| ٣- مواد التجميل: مواد آرایشی | ٢- الـدارجـة: عـامـيـانـه |
| ٦- دب الباند: خرس پاندا | ٤- الـطـيـران: پـروـازـكـرـدنـ |
| ٧- الرمز: نـمـادـ، سـمـبـلـ «جمع: الـرمـوزـ» | ٥- الـعـاصـمـةـ: پـاـيـختـ «جـمـعـ: الـعـوـاصـمـ» |
| ٨- الأـحـبـالـ الصـوـتـيـهـ: تـارـهـاـيـ صـوتـيـهـ «الأـحـبـالـ: جـمـعـ/ الـجـبـلـ: مـفـرـدـ» | ٧- الأـحـبـالـ الصـوـتـيـهـ: تـارـهـاـيـ صـوتـيـهـ «الأـحـبـالـ: جـمـعـ/ الـجـبـلـ: مـفـرـدـ» |

● الـتـمـرـينـ الـخـامـسـ: عـيـنـ الصـحـيـحـ فـيـ التـحـلـيلـ الـصـرـفيـ وـ الـمـحـلـ الـأـعـرـابـيـ لـماـ أـشـيـرـ إـلـيـهـ بـحـطـ.

{الـعـمـالـ الـمـجـتـهـدـونـ يـشـتـغـلـوـنـ فـيـ الـمـصـنـعـ} {نـجـحـتـ الـطـالـبـاتـ فـيـ الـإـمـتـحـانـ}.

مـبـدـأـ وـ مـرـفـوـعـ بـالـضـمـةـ	أـ. اـسـمـ جـمـعـ تـكـسـيرـ، اـسـمـ فـاعـلـ، مـعـرـفـ بـأـلـ، وـ مـعـرـبـ	١. الـعـمـالـ
فـاعـلـ وـ مـرـفـوـعـ بـالـضـمـةـ	بـ. اـسـمـ مـبـالـغـةـ، جـمـعـ مـكـسـرـ وـ مـفـرـدـ «الـعـاـمـلـ»	

صـفـةـ وـ مـرـفـوـعـةـ بـالـتـبـعـيـةـ لـمـوـصـوـفـهاـ	أـ. اـسـمـ فـاعـلـ، جـمـعـ مـذـكـرـ سـالـمـ، مـعـرـفـ بـأـلـ	٢. الـمـجـتـهـدـونـ
مـضـافـ إـلـيـهـ وـ مـجـرـورـ بـ «وـ» فـيـ «وـنـ»	بـ. اـسـمـ مـفـعـولـ، مـثـنـىـ، مـذـكـرـ، نـكـرـةـ، مـبـنيـ	

خـبـرـ وـ مـبـنيـ	أـ. فـعـلـ، جـمـعـ مـذـكـرـ غـائـبـ، ثـلـاثـيـ مـزـيدـ مـنـ بـاـبـ اـفـعـالـ، مـعـلـومـ، لـازـمـ	٣. يـشـتـغـلـوـنـ
فـاعـلـ	بـ. فـعـلـ مـضـارـعـ، جـمـعـ مـذـكـرـ مـخـاطـبـ، مـجـهـولـ، ثـلـاثـيـ مجـرـدـ، مـتـعـدـ	

مـضـافـ إـلـيـهـ	أـ. اـسـمـ مـفـعـولـ، مـفـرـدـ، مـعـرـفـ بـأـلـ	٤. الـمـصـنـعـ
مـجـرـورـ بـ حـرـفـ جـرـ (فـيـ الـمـصـنـعـ: جـارـ وـ مـجـرـورـ)	بـ. اـسـمـ مـكـانـ، مـفـرـدـ، مـذـكـرـ، مـعـرـفـةـ	

أـ. فـعـلـ مـاضـ، مـفـرـدـ مـذـكـرـ مـخـاطـبـ، ثـلـاثـيـ مـزـيدـ مـنـ بـاـبـ اـفـعـالـ، مـجـهـولـ	٥. نـجـحـتـ
بـ. فـعـلـ مـاضـ، مـفـرـدـ مـؤـنـثـ غـائـبـ، ثـلـاثـيـ مجـرـدـ، مـعـلـومـ، لـازـمـ	

مـبـدـأـ وـ مـرـفـوـعـ بـالـضـمـةـ	أـ. مـصـدـرـ، جـمـعـ مـذـكـرـ سـالـمـ، مـعـرـفـ بـأـلـ	٦. الـطـالـبـاتـ
فـاعـلـ وـ مـرـفـوـعـ بـالـضـمـةـ	بـ. اـسـمـ فـاعـلـ، جـمـعـ مـؤـنـثـ سـالـمـ، مـعـرـفـةـ	

مـجـرـورـ بـ حـرـفـ جـرـ (فـيـ الـمـتـحـانـ: جـارـ وـ مـجـرـورـ)	أـ. مـصـدـرـ مـنـ بـاـبـ اـفـعـالـ، مـفـرـدـ، مـذـكـرـ، مـعـرـفـ بـأـلـ	٧. الـمـتـحـانـ
صـفـةـ وـ مـجـرـورةـ بـالـتـبـعـيـةـ لـمـوـصـوـفـهاـ	بـ. اـسـمـ تـقـضـيـلـ، مـفـرـدـ، مـذـكـرـ، مـعـرـفـةـ بـالـعـلـمـيـهـ	

١- فـعـلـ مـاضـ: فـعـلـ مـاضـ ٢- مـعـرـفـةـ بـالـعـلـمـيـهـ: مـعـرـفـهـ بـهـ عـلـمـ بـوـدـنـ

■ بهـ بـيـانـ وـيـزـكـيـهـاـيـ دـسـتـوريـ كـلـمـهـ بـيـرونـ اـزـ جـملـهـ، درـ زـيـانـ عـربـيـ «الـتـحـلـيلـ الـصـرـفيـ» وـ درـ زـيـانـ فـارـسـيـ «تـجزـيـهـ» مـيـ گـوـينـدـ.

■ وـ بـهـ ذـكـرـ نـقـشـ دـسـتـوريـ كـلـمـهـ، يـعـنـيـ جـايـگـاهـ آـنـ درـ جـملـهـ وـ عـلامـتـ اـنـتـهـاـيـهـ كـلـمـهـ درـ زـيـانـ عـربـيـ «اعـرـابـ» مـيـ گـوـينـدـ.

■ درـ زـيـانـ فـارـسـيـ بهـ نـقـشـ دـسـتـوريـ كـلـمـهـ «ترـكـيـبـ» مـيـ گـوـينـدـ.

كَتَبَ: نوشـت	- ١
لَمْ لَا تَكْتُبَنَ دَرْسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟	قَدْ كَتَبَ التَّمَرِينُ: قرین نوشته شد.
لَمْ تَكْتُبِ عَلَى الشَّجَرِ: روی درخت نباید بنویسد.	لَمْ تَكْتُبِ شَيْئًا: چیزی را ننوشتی.
تَكَاتِبَ: نامه نگاری کرد	- ٢
أَصْدِيقَانِ تَكَاتِبَ: ای دوستان، با یکدیگر نامه نگاری کردند.	أَصْدِيقَانِ تَكَاتِبَ: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.
أَنْتُمَا تَكَاتِبَتُمَا: شما با یکدیگر نامه نگاری کردید.	أَنْتُمَا تَكَاتِبَتُمَا: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.
مَنْعَ: بازداشت، منع کرد	- ٣
لَا تَمْنَعُنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن بازداشت.	مُنْعَتْ عَنِ الْمَوَادِ السُّكْرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.
شَاهَدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: بازدارنده از راه را منع کرد.	امْنَعُوا حَمْلَ الْجَوَالِ: حمل تلفن همراه را منع کرد.
امْتَنَعَ: خودداری کرد	- ٤
لَا تَمْتَنَعُو عَنِ الْمُطَاعَةِ: از مطالعه کردن خودداری نکنید.	كَانَ الْحَارِسُ قَدْ امْتَنَعَ عَنِ النُّومِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.
لَيْتَنَا امْتَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ! کاش از بیرون رفتن خودداری کرده بودیم.	لَنْ فَمْتَنِعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.
عَمَلَ: کار کرد، عمل کرد	- ٥
أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می‌کنید؟	لَمْ مَا عَمَلْتُمْ بِوَاجِبَاتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟
الْعَمَلُ مُعَطَّلُ الْيَوْمِ: امروز کارگاه تعطیل شده است.	الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.
عَالَمَ: رفتار کرد	- ٦
إِلَهِي، عَالِمُنَا بِعَذْلِكَ: خدایا، با دادگریات با ما رفتار کن.	إِلَهِي، عَالِمُنَا بِعَذْلِكَ: خدایا به دیده بخشش خودت با ما رفتار کن.
مَعْلَمَنَا جَيْدُ الْمُعَالَمَةِ مَعَنَا: معلم ما، با ما خوش رفتار است.	كَانُوا يُعَالِمُونَا جَيْدًا: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.
ذَكَرَ: یاد کرد	- ٧
قَدْ يَذَكُرُ الْأَسْتَادُ تَلَمِيذُهُ الْقَدَماءَ: گاهی استاد از شاگردان قدیمی اش یاد می‌کند.	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.
لَيْتَ أَجْبَتِي يَذَكُرُونِي! کاش دوستانم از من یاد کنند.	ذُكْرَتِ بِالْحَيَّيِّ: به نیکی یاد کردی.
تَذَكَّرَ: به یاد آورد	- ٨
رجاء، تَذَكَّرَ زُمَلَاءَنَا: لطفاً، همکلاسی‌هایمان را به یاد آورید.	جَذِي وَ جَذِي تَذَكَّرَنِي: پدربرزگ و مادر بزرگم را به یاد آورده‌ام.
سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.	لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی‌آورم.

نکته: لَمْ لَا تَكْتُبَنَ دَرْسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ / لَمْ تَكْتُبَيْ دَرْسَكِ؟ درست را ننوشتی.

لَمَ: برای چه، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبِی: نون آخر آن حذف شده است. لَمْ + مضارع = ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبِی = ننوشتی

﴿فَمَا رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ لِنَتَ لَهُمْ وَأَنْوْكَنَتْ فَظًا
غَلِيلُ الْقَلْبِ لَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ ...﴾ آیةٌ ۱۵۹

پس به [برکت] از رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

﴿كَوْ ثَلَاثُ قَصَصٍ قَصِيرَةٍ (بِتَصْرِيفٍ)
سه داستان کوتاه (با تصرف و دستکاری)

۱. احترامُ الْأَطْفَالِ: احترام به کودکان

ذاتَ يَوْمٍ كَانَ رَجُلٌ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَ بَعْدَ لَحَظَاتٍ جَاءَ ابْنُهُ وَ سَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَ نَحْوَ وَالِدِهِ، فَقَبَّلَهُ الْأَبُ وَ أَجْلَسَهُ عِنْدَهُ. فَرَحِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَمَلِهِ.

یک روز مردی نزد پیامبر خدا ﷺ نشسته بود. و چند لحظه بعد پرسش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به طرف پدرش رفت، پدر او را بوسید و او را نزد خود نشاند. پیامبر خدا ﷺ از کار او خوشحال شد.

وَ بَعْدَ قَلِيلٍ جَاءَتْ بِنْتُهُ، وَ سَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَتْ نَحْوَ وَالِدَهَا. أَمَّا الْوَالِدُ فَلَمْ يَقْبَلْهَا وَ لَمْ يَجْلِسْهَا عِنْدَهُ.
فَأَنْزَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَهُ لَمْ يَقْبِلْ إِلَّا ابْنَهُ، وَ قَالَ: لَمْ تُفَرِّقْ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟

و کمی بعد دخترش آمد، و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به طرف پدرش رفت. اما پدر او را نبوسید و او را نزد خود نشاند. پس پیامبر خدا ﷺ آزرده و ناراحت شد وقتی او را دید که فقط پرسش را بوسید، و فرمود: «چرا میان بچه‌هایت فرق می‌گذاری؟»

نَدَمَ الرَّجُلُ وَ أَخَدَ يَدَ بِنْتِهِ وَ قَبَّلَهَا، وَ أَجْلَسَهَا عِنْدَهُ.
آن مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت، و او را بوسید و نزد خودش نشاندش.

۲. الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ: شیما دختر حلیمه

كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْتُ مِنْ الرِّضَاةِ اسْمُهَا الشَّيْمَاءَ.
پیامبر خدا ﷺ خواهر شیری به نام شیما داشت.

كَانَتِ الشَّيْمَاءَ تَحْضُنُ النَّبِيَّ صَغِيرًا وَ تَلَاعِبُهُ وَ تَقُولُ:

شیما پیامبر را در حالی که کوچک بود (در حال و هوای کودکانه) در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت:

يَا رَبَّنَا أَبْقِنَا مُحَمَّدًا حَتَّى أَرَاهُ يَافِعًا وَ أَمْرَدًا

پروردگار، محمد را برای ما نگه دار تا اینکه او را در حالی که جوانی کم‌سال است و سیبیلش درآمده بینم

وَ كَانَ النِّبِيُّ شَدِيدَ التَّعْلُقِ بِهَا فِي الطُّفُولَةِ.

پیامبر در کودکی به او بسیار وابسته بود.

فَمَرِتِ الأَيَّامُ وَ فِي غَزْوَةِ حُنَيْنٍ فِي السَّنَةِ الثَّامِنَةِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَقَعَتِ الشَّيْءَاءُ أَسِيرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمِينَ
پس روزها گذشت و در غزوه حنین در سال هشتم بعد از هجرت شیماء به عنوان اسیر به دست مسلمانان افتاد.

فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَاخْتُ النَّبِيَّ مِنَ الرَّضَاةِ...»؛
پس به آنها گفت : «من خواهر شیری پیامبر...»

فَلَمْ يَصَدِّقُوا قَوْلَهَا، فَأَخَذُوهَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَرَفَهَا وَ أَكْرَمَهَا وَ بَسَطَ لَهَا رِداءً؛ ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَلَيْهِ، وَ خَيْرُهَا بَيْنَ
الْإِقَامَةِ مَعَهُ مَعْزَزَةً أَوِ الْعَوَدَةِ إِلَى قَوْمَهَا سَالِمَةً راضِيَّةً،
پس آنها حرف او را باور نکردند و او را نزد پیامبر خدا^{علیه السلام} بردند، پس [پیامبر] او را شناخت و او را گرامی داشت و برایش ردای خود را گسترد؛ سپس او را نزد خود نشاند و به او اختیار داد بین اینکه نزد او با عزت و گرامی بماند یا سالم و خوشنود نزد قومش بازگردد. (بین ماندن با او یا برگشتن به سوی قومش با سلامتی و رضایت)

فَاخْتَارَتِ الشَّيْءَاءُ قَوْمَهَا، فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَرْسَلَهَا إِلَى قَوْمَهَا بِإِعْزَازٍ.
پس شیما قومش را برگزید، پس پیامبر خدا او را آزاد کرد و اورا با عزت و احترام بسوی قومش فرستاد.

فَأَسْلَمَتْ وَ دَافَعَتْ عَنْ أَخِيهَا وَ دَعَتْ قَوْمَهَا إِلَى الإِسْلَامِ وَ بَيَّنَتْ أَخْلَاقَ النَّبِيِّ ﷺ لَهُمْ فَأَسْلَمُوا. برگه درک مطلب
پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام دعوت کرد و اخلاق پیامبر را برایشان توضیح داد (آشکار کرد)
پس مسلمان شدند.

فَلَمَّا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتُ فَظًا غَلِيلًا لَقَلْبِ لَانْفَضَوا مِنْ حَوْلِكَهُ آل عمران: 159
پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بیگمان از اطرافت پراکنده می شدند.

۳. العَجُوزُ الْمُحْسِنُ پیرزن نیکوکار

شاهد «کسری انوشروان» یَوْمًا فَلَاحَ عَجُوزًا يَغْرِسُ فَسِيلَه جَوزٍ، فَتَعَجَّبَ وَ قَالَ:
پادشاه ایران خسرو انشیروان روزی کشاورز پیری را دید که نهال گردوبی را می کارد، پس تعجب کرد و گفت:

أَيْهَا الْفَلَاحُ، أَ تَأْمُلُ أَنْ تَعِيشَ حَتَّى تَأْكُلُ مِنْ تَمَرِهَا؟!
ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی تا اینکه از میوه اش بخوری؟!

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تُثْمِرُ عَادَةً إِلَّا بَعْدَ عَشِيرَ سَنَوَاتٍ؟!
آیا نمی دانی که آن معمولاً میوه نمی دهد مگر بعد از ۱۰ سال؟!

فَقَالَ الْعَجُوزُ: غَرَسَ الْآخَرُونَ أَشْجَارًا، فَتَحْنُ أَكْلُنَا مِنْ ثِمَارِهَا، وَ نَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجَارًا لِكَيْ يَأْكُلْ مِنْ ثِمَارِهَا الْآخَرُونَ. ^۱

^۱ خَيْرٌ: تَخْيِيرًا - هُ فِي الْأُمُورِ أَوْ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ: او را در آن کار یا میان دو کار مخیّر کرد . تا هر کدام را که بخواهد برگزیند.
- خیار: اختیار ، ازadi ، اظهار میل.

پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند، پس ما از میوه‌هایش خوردیم، و ما درختانی را می‌کاریم تا اینکه دیگران از میوه‌هایش بخورند.

۱- دیگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند

فَقَالَ أَنُوْشِرَوَانُ: «أَحْسَنْتَ يَا شَيْخَ!» وَ أَمَرَ أَنْ يُعْطِي لِلْفَلَاحِ أَلْفُ دِينَارٍ. فَقَالَ الْفَلَاحُ الْعَجُوزُ فَرِحاً: «مَا أَسْرَعَ إِثْمَارَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ!»

پس انوشیروان گفت: «راست گفتی ای پیرمرد!» و دستور داد به کشاورز هزار دینار بدھند. پس کشاورز پیر با خوشحالی گفت: «چقدر سریع (شتابان) این درخت میوه داد!»

فَأَعْجَبَ أَنُوْشِرَوَانَ كَلَامُهُ وَ أَمَرَ مَرَّةً ثَانِيَّةً أَنْ يُعْطِي لَهُ أَلْفُ دِينَارٍ آخَرَ.

پس سخنش انوشیروان را به شگفتی واداشت و دستور داد دوباره (بار دوم) به او هزار دینار دیگر بدھند.

«مَا مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ مَرِدٌ ذُلْكَ الْغَرْسِ» رسول الله ﷺ

هیچ مردی نیست که درختی بنشاند، مگر این که خداوند به اندازه میوه‌ای که آن درخت می‌دهد برایش اجر بنویسد.

به بـ شـتـبـنـ اـولـ

المـعـجمـ بـرـگـدـ

الْعَوْدَةُ: برگشتن = آرگوچ غَرِيسٌ: کاشت الْغَرْسُ: نهال، کاشتن نهال غَلِيظُ الْقَلْبُ: سنگدل الْفَسِيلَةُ: نهال جَمْعُ: الْفَسَائِلُ الْفَظْطُ: تندخوا لاعَبٌ: با ... بازی کرد لِنْتُ: نرم شدی (ماضی: لان - ، مضارع: یلین) ما أَسْرَعَ: چه شتابان است! مَرَ: گذر کرد (مضارع: یمر) الْمَعَزَّ: گرامی الْيَافِعُ: جوان کم‌سال	اَنْفَضَ: پراکنده شد (مضارع: بِنْفَضَ) الْجَوْزُ: گردو حَضَنَ: در آغوش گرفت خَيْرٌ: اختیار داد دَافَعَ: دفاع کرد دَعَتْ: مؤنث «دَعَاء» (دعوت کرد) رَاجَ: رفت = ذَهَبَ الْرَّدَاءُ: روپوش بلند و گشاد روی دیگر جَاهِمَهَا الْرَّضَاعَةُ: شیر خوارگی الْشَّيْخُ: پیرمرد، پیشوای جَمْعُ: الْشَّيْوُخُ الْعَجُوزُ: پیرمرد، پیرزن جَمْعُ: الْعَجَائزُ	أَبْقَى: نگهدار (أَبْقَى، يَبْقِي) الْأَمْمَارُ: میوه دادن أَمْرَ: میوه داد اَخْتَارَ: برگزید = اِنتَخَابَ (مضارع: يَخْتَارُ) أَعْتَقَ: آزاد کرد الْأَعْزَازُ: گرامی داشتن بِإِعْزَازٍ: با عزت « أَكْرَمَ: گرامی داشت الْأَقْامَةُ: ماندن الْأَمْرَدُ: پسر نوجوانی که سبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است. أَمَلَ: امید داشت اَنْزَعَجَ: آزرده شد
--	--	---

° أَنْ يُعْطِي لَهُ أَلْفُ دِينَارٍ: أَنْ يُعْطِي: فعل مضارع مجهول، أَلْفُ: ذاتب فاعل و مرفوع علامته ضمه

حَوْلَ النُّصْ بِرْگُد

که ا. اجب عن الأسئلة التالية مستعيناً بالنص.

۱- ما قالَت الشَّيْماء لِلْمُسْلِمِينَ حِينَ وَقَعَتْ فِي الْأَسْرِ؟ - قَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأَخْتُ النَّبِيَّ مِنَ الرُّضاعَةِ...»
شیما وقتی اسیر شد به مسلمانان چه گفت؟ - به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبر.

۲- كم دیناراً أمر أنسوان ان يعطى للقلح؟ - أمر أن يعطى له ألف دينار
انوشیروان دستور داد که چند دینار به کشاورز بدنهند؟ - دستور داد به او هزار دینار بدنهند(داده شود).

۳- منْ أَيْ شَيْءٍ انْزَعَجَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ - انزعج من فعل رجل لم يقبل إلا ابنه، فرق بين أطفاله. يا انزعج من فعل
الرَّجُلِ وَ تَفْرِيقِهِ بَيْنَ أَطْفَالِهِ
پیامبر از چه چیزی آزده و ناراحت شد؟ - از کار مردی ناراحت شد که فقط پرسش را بوسیده بود و بین بچههایش فرق گذاشته بود. یا از کار مرد و فرق گذاری او میان بچههایش ناراحت شد.

۴- ماذا كان يغرس الفلاح العجوز؟ - كان يغرس فسيلة جوز.
کشاورز پیر چه چیزی می کاشت؟ - نهال گردوبی را می کاشت.

۵- منْ قَبْلَ الْوَالِدِ فِي الْبِدَايَةِ؟ - قَبْلَ الْوَالِدِ ابنه.
در ابتدا پدر چه کسی را بوسید؟ - پدر پرسش را بوسید.

۶- مَنْ هِيَ الشَّيْماءُ؟ - الشَّيْماءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ وَ أَخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرُّضاعَةِ.
شیما کیست؟ - شیما دختر حلیمه و خواهر شیری پیامبر است.

ب. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

- | | |
|---|--|
| ✓ | ۱- لو كان النبي ﷺ فظاً لأنقض الناس من حوله. |
| ✗ | ۲- لااهتم بمغرس الأشجار واجب على كل قرد منا. |
| ✗ | ۳- كان أنسوان أحد ملوك إيران قبل مئة سنة. |
| ✓ | ۴- دع الشيماء قبيلتها إلى الإسلام بعد اعتاقها. |
| ✗ | ۵- تتمر شجرة الجوز بعد سنتين عادة. |
| ✓ | ۶- كان النبي ﷺ يحب الأطفال. |

﴿ إِغْلَمُوا ﴾ بِرْكَةٌ

أَسْلُوبُ الْاسْتِثْنَاءِ

بِهِ اِيْنِ جَمْلَهِ دَقَّتْ كَنِيد.

«حَضَرَ الزَّمَلَاءُ فِي صَالَةِ الْامْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا» هُمْ شَاگِرِدِيهَا بِهِ جَزْ حَامِدٌ در سالن امتحان حاضر شدند.

■ كلمه «حامداً» در جمله بالا مُستثنى، «الزماء» مستثنى منه و «إلا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

■ مستثنى يعني «جدا شده از حکم ماقبل».

■ به کلمه‌ای که مستثنی از آن جدا شده است، **مستثنى منه** گفته می‌شود.

حَامِدًا	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْامْتِحَانِ	الْزَمَلَاءُ	حَضَرَ
مُسْتَثْنَى	ادَاتُ اسْتِثْنَاءِ		مُسْتَثْنَى مِنْهُ	
حَامِدًا	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْامْتِحَانِ	حَضَرُوا	الْزَمَلَاءُ
مُسْتَثْنَى	ادَاتُ اسْتِثْنَاءِ			مُسْتَثْنَى مِنْهُ

مثال دیگر: **كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمُ**.

ادات استثناء مستثنى منه

كَمَا خَتَّبَ نَفْسَكَ(۱): تَرْجِمُ الْعَبَارَاتِ التَّالِيَّةَ؛ ثُمَّ عَيْنُ الْمُسْتَثْنَى وَأَعْرَابُهُ، وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ القصص: ۸۸

جز ذات او همه چيز تابودشونده است. (فولادوند)

وَجْهَهُ: الْمُسْتَثْنَى وَ مَنْصُوبُ / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكَرَّ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند* مگر ابليس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

إِبْلِيسُ: الْمُسْتَثْنَى وَ مَنْصُوبُ / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الْمَلَائِكَةُ

۳- كُلُّ عَيْنٍ بِاَكِيَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا تَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنٌ سَهَرَتْ^۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غُصَّتْ^۲ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ

فَاضَتْ^۳ مِنْ خَشِيشَةِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

در روز رستاخیز ، همه دیدگان جز سه دیده، گریان است: دیده‌ای که در راه خدا (بیدار مانده) ناخوابی کشیده،

دیده‌ای که از محرمات الهی بر هم نهاده شده، و دیده‌ای که از بیم و پروای خدا لبریز شده است.

تَلَاثَ: الْمُسْتَثْنَى وَ مَنْصُوبُ / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ عَيْنٍ

۲. مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزماء حضروا في صالة الامتحان إلّا حامداً» مستثنى منه «واو» در «حضرروا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزماء» مستثنى منه است.

٤- كُلٌّ وِعَاءٌ يَضْيِقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وِعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَسَعُ^٧ بِهِ. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
گنجایش هر ظرفی با آنچه در آن نهند، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.
وِعَاءُ الْمُسْتَشْنَى وَ مَنْصُوبٍ / الْمُسْتَشْنَى مِنْهُ: كُلٌّ وِعَاءٌ

٥- كُلٌّ شَيْءٌ يَرْخُصُ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَّا. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ
هرچیزی ارزان می‌شود هرگاه زیاد شود جز ادب؛ زیرا آن هر گاه زیاد شود گران می‌شود.
الْأَدَبُ: الْمُسْتَشْنَى وَ مَنْصُوبٍ / الْمُسْتَشْنَى مِنْهُ: كُلٌّ شَيْءٌ

٦- يَغْفِرُ اللَّهُ الدُّنْوَبَ إِلَّا الشَّرَكَ بِاللَّهِ.
خداؤند گناهان را به جز شرک به خدا می‌آمرزد.
الْشَّرَكُ: الْمُسْتَشْنَى وَ مَنْصُوبٍ / الْمُسْتَشْنَى مِنْهُ: الدُّنْوَبَ

.....
١. سَهْرٌ - بیدار ماند ٢. غَصْ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ٣. فَاضَ: لبریز شد ٤. الْحَشِيشَةُ: پروا ٥. الْوِعَاءُ: ظرف «جمع: الأُوعية»
٦. ضاقَ: تنگ شد ٧. اَنْسَعَ: فراخ شد ≠ ضاقَ ٨. رَخْصٌ: ارزان شد ٩. غَلَّا: گران شد ≠ رَخْصٌ

٧ أسلوب الحصر

حصر با إلا:

■ «إلا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

■ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:
«ما فازَ إِلَّا الصَّادِقُ يعني» کسی جز راستگو موفق نشد. یا «تنها راستگو موفق شد»
در این جمله موقفیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.

■ این اسلوب هنگامی است که پیش از إلا جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.
ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كاظِمٌ.
کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جمله بالا «حفظ قصیده» فقط به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

■ در اسلوب حصر می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤگد ترجمه کنیم.

در کتابخانه تنها کاظم را دیدم.
ما شاهَدْتُ فِي المَكْتَبَةِ إِلَّا كاظِمًا.

^٧. در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.

که اخْتَبَرْتَ نَفْسَكَ (۲): ترجم العبارات التالية، ثم ميز أسلوب الحصر من أسلوب الاستثناء.

- ۱- ﴿ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعْبٌ وَ لَهُوَ ... ﴾^{۲۲} الأنعمان: و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / **اسلوب حصر**
- ۲- ﴿ ... لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾^{۸۷} يوسف: تنها گروه کافران از رحمت خدا نومید میشوند. / **اسلوب حصر**
- ۳- ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ○ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... ﴾^{۲۰} العصر: همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند... / **اسلوب استثناء**
- ۴- ما طالعت ليلة الامتحان كتاباً إلا كتاباً العربية. شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی مطالعه نکرد. / **اسلوب استثناء**
- ۵- اشتريت أنواع الفاكهة إلا أناناس. أنواع میوه را به جز آناناس خریدم. / **اسلوب استثناء**
- ۶- قرأت الكتاب إلا مصادره. کتاب را به جز منابعش خواندم. / **اسلوب استثناء**

.....
مَصَادِرُ: مَنَابِع

که التمارين بروگه

● الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: ابْحَثْ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَةِ فِي مُعَجَّمِ الدَّرِسِ.

- ۱- صَبِيَ قَبْلَ سِنِ الْبَلُوغِ.
نوجوان پیش از سن بلوغ. ← پسر نوجوانی که سیبیلش درآمد، ولی هنوز ریش در نیاورده است.
- ۲- جَعَلَهُ حَرًّا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ.
او را آزاد کرد و او را از اسارت و بردهی در آورد. ← آزاد کرد
- ۳- الْرَّجُلُ أَوِ الْمَرْأَةُ الْكَبِيرَةُ فِي السَّنِ.
مرد و زن پیر سن. ← پیر زن و پیر مرد
- ۴- قطعَةٌ مِنْ قِمَاشٍ يَلْبِسُ فَوْقَ الْمَلَابِسِ، كَالْعَبَاءَةِ.
تکه ای از لباس که روی لباس همچون عبا پوشیده میشود. ← ردا، روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه ها
- ۵- قَمَرَةٌ قَشْرُهَا صُلْبٌ وَ غَيْرُ صَالِحٍ لِلأَكْلِ، يَكْسَرُ لِتَنَاؤْهَا.
میوه ای که پوست آن سخت است و قابل خوردن نیست و برای اینکه بخورنش شکسته میشود. ← گردو

● الْتَّمْرِينُ الثَّانِي: أَقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَ ؟ ثُمَّ عَيَّنْ تَرْجِمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ . بِرَغْدَ

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ وَ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ جَمَاعَتُهُ .
يَامِيرُ خَدَاءِ اللَّهِ وَارِدٌ مسجدي شد و دو گروه در مسجد بودند.

جَمَاعَةٌ يَتَفَقَّهُونَ ، وَ جَمَاعَةٌ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَسْأَلُونَهُ .

گروهی دانش فرا می گرفتند و گروهی به درگاه خدا دعا می کردند و از او درخواست می کردند.

فَقَالَ كِلَا الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ . أَمَا هُؤُلَاءِ فَيَدْعُونَ اللَّهَ ؛

پس فرمود: هر دو گروه در راه خوبی هستند. اما اینها که به درگاه خدا دعا می کنند؛

وَ أَمَا هُؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ وَ يُفَقَّهُونَ الْجَاهِلُ . هُؤُلَاءِ أَفْضَلُ . بِالْتَّعْلِيمِ أُرْسِلُتُ .

و اینان دانش فرا می گیرند و نادان را دانان می کنند. اینان برترند. من برای یاد دادن برانگیخته شده‌ام.

ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ .

سپس با آنها نشست.

١- الْأَصْلُبُ: سخت و سفت

٣- تَقَعُّدَ: دانا شد، دانش فرا گرفت

﴿ وَ الْآنَ أَجِبْ عَمَّا يَأْتِي حَسَبَ النَّصَّ .

١- لِمَذَا جَاءَتْ كَلِمَةُ «مَسْجِدٍ» فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى بِدُونِ أَلْ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِي مَعَ أَلْ ؟

مَسْجِدٌ: چون ناشناخته و نکره است، بدون ال آمده است. / الْمَسْجِدُ: یک بار از آن سخن گفته شده است، پس با ال آمده و معرفه است.

٢- مَا هُوَ نَوْعُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ ؟

الْتَّعْلِيمُ: اسم مصدر، مفرد مذکور، معرفه به ال

الْجَاهِلُ: اسم، مفرد، مذکور، اسم فاعل، معرفه به ال

الْأَفْضَلُ: اسم، مفرد، مذکور، اسم تفضیل، معرفه به ال

٣- أَكْتُبْ نَوْعَ هَذِينَ الْفَعْلَيْنِ وَ صِيغَتِهِمَا وَ بَابَهُمَا ؟

يَتَفَقَّهُونَ: فعل مضارع، جمع مذكر غایب، (بر وزن يَتَفَعَّلُون) ثلاثی مزید از باب تَفَعُّل

أُرْسِلُتُ: فعل ماضی، متکلم وحده، ثلاثی مزید از باب افعال

٤- أَعْرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطًّا :

اللَّهُ: مضاف اليه و مجرور علامته کسره → دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ .

اللَّهُ: مفعول و منصوب علامته فتحه → يَدْعُونَ اللَّهَ .

خَيْرٌ: مجرور به حرف جر علامته کسره → كِلَا الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ .

الْجَاهِلُ: مفعول و منصوب علامته فتحه **يُفَقَّهُوْنَ الْجَاهِلَ**
أَفْضَلُ: خبر و مرفوع علامته ضمه **هُؤْلَاءِ أَفْضَلُ**

٥- أَكْتُبْ مُتَرَادِفَ «جَلَسَ» وَ «بَعْثَتْ» وَ «أَحْسَنْ» فِي النَّصِّ؟
 جَلَسَ = قَعَدَ ؛ بَعْثَتْ = أَرْسَلَتْ ؛ أَحْسَنْ = أَفْضَلُ

٦- أَكْتُبْ جَمْعَ التَّكْسِيرِ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ «رَسُولٌ» وَ «جَاهِلٌ» وَ «أَفْضَلٌ» وَ «تَعْلِيمٌ»:
 رُسُلٌ - جَاهِلُونَ وَ جَاهِلِينَ، جَهَالٌ - أَفْضَلُونَ وَ أَفْضَلِينَ، أَفَاضِلٌ - تَعْلِيمَاتٍ

● آلتَمَرِينُ الثَّالِثُ: عِينُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبِّبِ. بِرَغْدٍ

(١) آلِيافٌ آلِيافٌ آلِيافٌ آلِيافٌ آلِيافٌ

آلياف (جوان كمسن و سال)/ آلِياف (جوان)/ آلِياف (پرس نوجوان)/ آلِياف (پيرمند و پيرزن)/ آلِياف (ظرف)

(٢) آلِرَصِيدٌ آلِرَصِيدٌ آلِرَصِيدٌ آلِرَصِيدٌ

آلِرَصِيد (اعتبار مالي، شارژ)/ آلِرَصِيد (روپوش بلند و گشاد روی که روی دیگر جامه ها کشند)/ آلِرَصِيد (پيراهن زنانه)/ آلِرَصِيد (پيراهن)/ آلِرَصِيد (شلوار)

(٣) آلِأَفْرَاسٌ آلِأَفْرَاسٌ آلِأَفْرَاسٌ آلِأَفْرَاسٌ

آلِأَفْرَاس (اسبها)/ آلِأَفْرَاس (کوتاه)/ آلِأَفْرَاس (سگها)/ آلِأَفْرَاس (گرگها)/ آلِأَفْرَاس (شیرها)

(٤) آلِإِخْوَةٌ آلِإِخْوَةٌ آلِإِخْوَةٌ آلِإِخْوَةٌ

آلِإِخْوَة (برادران)/ آلِإِخْوَة (مادران)/ آلِإِخْوَة (آباء)/ آلِإِخْوَة (أخوات)

(٥) آلِقُشْرٌ آلِقُشْرٌ آلِقُشْرٌ آلِقُشْرٌ

آلِقُشْر (پوست)/ آلِقُشْر (تندوخ)/ آلِقُشْر (تجدع تنه)/ آلِقُشْر (شاخه)/ آلِقُشْر (میوه)

(٦) آلِفُسْتُقٌ آلِفُسْتُقٌ آلِفُسْتُقٌ آلِفُسْتُقٌ

آلِفُسْتُق (پسته)/ آلِفُسْتُق (گردو)/ آلِفُسْتُق (خواب)/ آلِفُسْتُق (انگور)/ آلِفُسْتُق (سیب)

● آلتَمَرِينُ الرَّابِعُ: ضَعْ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. بِرَغْدٍ

غَلَّ الشَّرَاءِ اتَّسَعَ قَدَرَ الْدَّاءِ الْصَّبِيِّ رَاحَ الْأَعْوَامُ أَعْطَى الرُّوحَ صَارَ الشَّمَالَ

الْبَيْعَ رَحُصَ الْسَّنَينَ أَصْبَحَ الْرَّحْمَةَ الْيَمِينَ الْمَرَضَ اسْتَطَاعَ أَخَذَ الْوَلَدَ ضَاقَ



أَعْطَى ≠ أَخَذَ	اتَّسَعَ ≠ ضَاقَ	الْشُّرَاء ≠ الْبَيْعَ	غَلَّا ≠ رَحْصَ
داد گرفت	گشاد شد تنگ شد	خرید فروش	گران شد ارزان شد
الصّبِيّ = الْوَلَدَ	الدَّاء = الْمَرْضَ	قَدَرَ = اسْتَطَاعَ	الشّمَال ≠ الْيَمِينَ
پسر	بِيماري	توانستَ	چپ راست
صارَ = أَصْبَحَ	الرُّوحُ = الْرَّحْمَةَ	الْأَعْوَامَ = الْسَّنَنَ	راحَ = ذَهَبَ
شد	رحمَت	سالَهَا	رفت

● الْتَّمَرِينُ الْخَامِسُ: بِرْجُرد

أ. تَرْجِيمُ الْأَفْعَالِ.

لَمْ يَنْفَخْ: نَگشود	٧. اَنْفَتَحَ: گشوده شد	رجاءً، اُفْتَرَحْنَ: لطْفًا، پیشنهاد بدھید	١. تَقْتَرَحْنَ: پیشنهاد می دهید
لا تَظَاهَرَ: واغمود نَمِي كِيم	٨. تَظَاهَرَ: وامود کرد	لَا تَبْتَعِدُ: دور می شوی	٢. تَبْتَعِدُ: دور می شوی
سَنْتَوْكَلُ: تُوكَل خواهیم کرد	٩. تَوَكَّلَ: توکل کرد	أَسْرَعَ: بشتاب	٣. تُسْرِعُ: می شتابی
عَلَمْنِي: بِهِ مِنْ آمُوزَش بَدَه	١٠. عَلَمْ: آموزش بدھ	أَعْتَدَرُ: پوزش می خواهد	٤. يَعْتَدِرُ: پوزش می خواهد
لَنْ يَرْجِعَ: بر نَخواهِد گَشَت	١١. يَرْجِعُ: بر می گردد	لَا يُقَاتِلُ: نباید بجنگد	٥. قَاتَلَ: جنگید
لَيْنَجِحَ: تا مَوْقِق شَوَد	١٢. يَنْجِحُ: موفق می شود	ما اسْتَهَلْكَنَا: مصرف نکردیم	٦. اِسْتَهَلَكَ: مصرف کرد

ب. تَرْجِيمُ الْأَسْمَاءِ.

الاحتفالات: جشن‌ها	٧. اِحْتَفَلَ: جشن گرفت	الْأَكَابِرُ: بزرگان	١. كَبُورَ: بزرگ شد
المُسَمَّعِينَ: گوش فرا دهندگان	٨. اِسْتَمَعَ: گوش فرا داد	النَّادِمُونَ: پشیمان‌ها	٢. نَدِمَ: پشیمان شد
الْغَفَارُ: بسیار آمرزندگان	٩. عَفَرَ: آمرزید	الْمَعْمَلُ: کارگاه	٣. عَمِلَ: کار کرد
الْمَلَاعِبُ: ورزشگاه‌ها	١٠. لَعِبَ: بازی کرد	الْمَنْصُورَاتُ: یاری شدگان	٤. نَصَرَ: یاری کرد
الصَّغِيرُ: کوچکتر	١١. صَغِيرَ: کوچک شد	الْمَشْجَعَةُ: تشویق کننده	٥. شَجَعَ: تشویق کرد
الْتَّدْرِيسُ: درس دادن	١٢. دَرْسَ: درس داد	الْمَعْيَنُ: مشخص شده	٦. عَيْنَ: مشخص کرد

﴿هَذَا خَلْقٌ فَارُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ...﴾ لِئَمَانٍ: ۱۱

این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده‌اند؟

﴿نِظَامُ الطَّبِيعَةِ﴾ نظم طبیعت

ما أَجْمَلَ الطَّبِيعَةَ تَوازُنًا! خَلَقَ اللَّهُ لَهَا نِظَامًا يَحْكُمُ جَمِيعَ الْمَوْجُودَاتِ مِنْ نَبَاتٍ وَ حَيَوانٍ وَ **كائناتٍ** أُخْرَى يَعِيشُ
بعضُهَا عَنْ بَعْضٍ؛

طبیعت از نظر برابری و توازن چه زیباست! خداوند نظمی را برای آن آفرید که حکم می‌کند بر همه موجودات از گیاه و
حیوان و موجودات دیگر که با یکدیگر زندگی می‌کنند.

بروگرد درک مطلب

فَيَتَحَقَّقُ التَّوازُنُ وَ الْإِسْتِقْرَارُ فِيهَا. وَ أَئِي خَلَلٌ فِي نِظَامِهَا يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيْهَا وَ مَوْتٍ مَنْ فِيهَا.
پس توازن و آرامش و ثبات در آن تحقق می‌یابد و هرگونه اختلالی در نظم آن منجر به ویرانی آن و از بین رفتن (مرگ)
هر که در آن است، می‌شود.

وَ مِنْ مُهَدَّدَاتِ نِظَامِ الطَّبِيعَةِ: وَ از جمله تهدیدکنندگان نظم طبیعت:

«تَلَوُّثُ الْهَوَاءِ الَّذِي يُسَبِّبُ أَمْطَارًا حَمْضِيَّةً»

«آلودگی هوا که موجب باران‌های اسیدی می‌شود؛»

و «الِّإِكْتَارِ فِي اسْتِخْدَامِ الْمِبْيَادِاتِ الزَّرَاعِيَّةِ وَ الْأَسْمَدَةِ الْكِيمِيَاوِيَّةِ.»

و «زياد روی در استفاده از (به کارگیری) آفت کش‌ها و سوموم کشاورزی و کودهای شیمیایی»

و «إِيجَادُ النَّفَاثَاتِ الصَّنَاعِيَّةِ وَ الْمَنْزِلِيَّةِ.»

و «بوجود آوردن زباله‌های صنعتی و خانگی» است.

فَيَتَمَّ التَّوازُنُ فِي الطَّبِيعَةِ مِنْ خَلَالٍ وُجُودِ رَوَابِطٍ مُتَدَاخِلَةٍ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ **بَيَّنَهَا** تَدَاخُلًا كَامِلًا، وَلَكِنْ مَا أَظْلَمَ
الإِنْسَانَ لِلْطَّبِيعَةِ فِي نَشَاطِهِ الَّتِي تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ هَذَا التَّوازُنِ!

توازن در طبیعت بواسطه وجود ارتباطات کاملاً متقابل (ارتباطات کاملاً متقابل) میان موجودات زنده و محیط
زیستشان صورت می‌پذیرد ولی چقدر ستمکار است انسان نسبت به طبیعت در فعالیت‌هایش که منجر به برهمن خوردن
این توازن می‌شود. (منجر به عدم این تعادل می‌شود)

وَ الْآنَ لَنَقُرَأَ هَذِهِ الْقَصَّةَ قِرَاءَةً دَقِيقَةً لَكِي نَطْلَعَ عَلَى أَفْعَالِ الإِنْسَانِ الْمُخْرَبَةِ لِلْبَيْتَةِ:

و اکنون باید این داستان را با دقت بخوانیم تا از اقدامات خرابکارانه انسان در قبال محیط زیست آگاه شویم:

^٨ توازن: همطراز بودن، همسنگ بودن، توازن، موازن، تعادل، معادله، برابری، تساوی

^٩ خلال : ازمیان، از طریق، بواسطه، در ظرف، سرتاسر، بخارتر، از اغاز تا انتها، قام

يُحَكِّي أَنَّ مُزَارِعًا كَانَتْ لَهُ مَرْعَةٌ كَبِيرَةٌ فِيهَا حَضْرَاوَاتٌ وَأَشْجَارٌ كَثِيرَةٌ. وَ كَانَ يُبَيِّنُ فِي مَرَعَتِهِ أَنْوَاعَ الطَّيْورِ، روایت می شود که کشاورزی مزرعه ای بزرگ داشت که در آن سبزیجات و درختان بزرگی بود. و در مزرعه اش انواع پرندگان را پرورش می داد،

ذَاتَ يَوْمٍ لَاحَظَ الْمُزَارِعُ أَنَّ عَدَدَ أَفْرَاخِ الطَّيْورِ يَنْقُصُ تَدْرِيجِيًّا. بَدَأَ الْمُزَارِعُ يُفَكِّرُ فِي سَبِّبِ ذَلِكَ وَ يُرَاقبُ الْمَرْعَةَ لَيَلَّا وَ نَهَارًا؛ فَلَاحَظَ أَنَّ عَدَدًا مِنَ الْبُومَاتِ تَسْكُنُ قُربَ الْمَرْعَةِ، فَتَهْجُمُ عَلَى الْأَفْرَاخِ وَ تَأْكُلُهَا.

یک روز کشاورز ملاحظه کرد که تعداد جوجه های پرندگان به تدریج کم می شود. کشاورز در باره علت آن شروع به اندیشیدن کرد و مزرعه را شب و روز مراقبت می کرد؛ پس ملاحظه کرد که تعدادی از جغدها نزدیک مزرعه زندگی می کنند، پس به جوجه ها حمله می کنند و آنها را می خورند.

فَقَرَرَ الْمُزَارِعُ التَّخَلُّصَ مِنْهَا وَ هَكَذَا فَعَلَ.

پس کشاورز تصمیم گرفت از دست آنها نجات یابد و همین کار را هم کرد.

وَ بَعْدَ شُهُورٍ شَاهَدَ الْمُزَارِعُ أَنَّ الْحَضْرَاوَاتِ بِالْمَرْعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلْفِ. وَ لَمَّا رَاقَ الْأَمْرُ مُرَاقبَهُ شَدِيدَةً، لَاحَظَ أَنَّ مَجْمُوعَةً كَبِيرَةً مِنْ فَقْرَانِ الْحَقْلِ تَهْجُمُ عَلَى الْحَضْرَاوَاتِ وَ تَأْكُلُهَا.

چند ماه بعد کشاورز مشاهده کرد که سبزیجات مزرعه در معرض خورده شدن و نابودی قرار گرفته است. و وقتی این موضوع را به شدت مراقبت کرد، ملاحظه کرد که گروه بزرگی از موش های کشتزار به سبزیجات حمله می کنند و آنها را می خورند.

أَخَدَ الْمُزَارِعُ يُفَكِّرُ: «لِمَاذَا ازْدَادَ عَدْدُ فَقْرَانِ الْحَقْلِ ازْدِيادًا كَبِيرًا؟!»

کشاورز شروع به اندیشیدن کرد: «چرا تعداد موش های کشتزار بسیار زیاد شده اند؟!»

فَدَهَبَ إِلَى خَبِيرِ الزِّرْاعَةِ وَ اسْتَشَارَهُ. فَقَالَ لَهُ الْخَبِيرُ:

پس به نزد کارشناس کشاورزی رفت و با او مشورت کرد. پس کارشناس به او گفت:

«كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ، وَ هُنَاكَ بُومَاتٌ كَثِيرَةٌ فِي مِنْطَقَتِكُمْ؟!»

«چگونه اینطور شد، در حالی که جغدهای زیادی در منطقه شما وجود دارند؟!»

قَالَ لَهُ الْمُزَارِعُ: «إِنِّي تَخَلَّصْتُ مِنَ الْبُومَاتِ بِقَتْلِ الْكَثِيرِ مِنْهَا.»

کشاورز به او گفت: «قطعان خودم را از دست جغدها با کشتن بسیاری از آنها نجات دادم.»

قَالَ الْخَبِيرُ: «يَا لَهُ مِنْ عَمَلٍ مُخَرِّبٍ لِلْطَّبِيعَةِ! إِنَّكَ تَعَدَّيْتَ عَلَى نِظَامِ الطَّبِيعَةِ تَعَدِّيَ الظَّالِمِينَ.

کارشناس گفت: «برای طبیعت چه کار ویرانگری است! قطعاً تو همچون ستمکاران بر نظام طبیعت دست درازی کردی.

فَأَلْبُومَاتُ كَانَتْ تَتَغَدَّى عَلَى فَقْرَانِ الْحَقْلِ إِضَافَةً إِلَى الْأَفْرَاخِ.

جغدها علاوه بر جوجه ها از موش های کشتزار تغذیه می کردند.

وَ بَعْدَ التَّخَلُّصِ مِنْ أَكْثَرِ الْبُومَاتِ ازْدَادَ عَدْدُ فَقْرَانِ الْحَقْلِ.

و بعد از نجات از دست بیشتر جغدها، تعداد موش های کشتزار افزایش یافتند.

كَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ تَصْحِيحَ هَذَا الْخَطَأَ بِالْحِفَاظِ عَلَى طِيورِكَ لَا يُقْتَلُ الْبُومَاتِ؛ فَإِنْ اسْتَمَرَتِ الْحَالَةُ هَكَذَا، فَسَتُشَاهِدُ مَشاَكِلَ جَدِيدَةً فِي الْبَيْئَةِ الَّتِي تَعِيشُ فِيهَا مُشَاهِدَةً مُؤْلَمَةً».

تو باید این اشتباه را با مراقبت از پرندگان اصلاح کنی نه با کشتن جغدها؛ پس اگر این حالت همین طور ادامه یابد مشکلات جدید بسیار درد آوری را در محیطی که در آن زندگی می کنی مشاهده خواهی کرد.

وَ هَكَذَا قَرَرَ الْمَزَارِعُ الْجِفَاظُ عَلَى الْأَفْرَاخِ وَ السَّمَاحَ لِلْبُومَاتِ بِدُخُولِ مَزَرَعَتِهِ.

و بنابراین کشاورز تصمیم گرفت از جوجه‌ها نگهداری کند و به جغدها اجازه ورود به مزرعه‌اش را داد.

فَأَرْدَادَ عَدُدُهَا مَرَّةً أُخْرَى، وَ أَكَلَتْ فِرْنَانَ الْحَقْلَ، وَ عَادَتِ الْبَيْئَةُ إِلَى حَالَتِهَا الطَّبِيعِيَّةِ.

و بار دیگر تعدادشان زیاد شد، و موش‌های کشتزار را خوردند، و آن محیط به حالت طبیعی‌اش برگشت.

المُعَجَّمُ بِرْگَد

به به
تمرين اول

الْكَائِنَاتُ: موجودات الْمَزَارِعُ: کشاورز = الْفَلْح الْمُهَدَّدُ: تهدید کننده ما أَظْلَمَ: چه ستمگر است! مُؤْلِمٌ: دردآور هُنَاكَ: آنجا، وجود دارد يَا لَهُ مِنْ عَمَلٍ مُخَرِّبٍ!: چه کار ویرانگر!	تَعَرُضٌ: در معرض قرار گرفت تَغَدِّيَ: تغذیه کرد (مضارع: يَتَغَدِّي) الْتَّلُوْثُ: آلوگی الْحَقْلُ: کشتزار «جمع: الْحُقول» الْحَمْضِيَّةُ: اسیدی الْخَبِيرُ: کارشناس «جمع: الْخُبَراء» الْخَضْرَاءُونَ: سبزیجات رَاقِبٌ: مراقبت کرد رَبِّي: پرورش داد (مضارع: يَرْبِّي) السَّمَاحُ لِـ: اجازه دادن به (سمح -) الْفَرَّانُ: موش‌ها وَاحِدٌ آنُ: الْفَارَّةُ قَرَرَ: تصمیم گرفت	أَرْوَنِي : نشانم دهید «أَرْوَا + نون وقاية + ي» الْأَسْتَقْرَارُ: آرامش و ثبات الْأَسْمَدَةُ: کودها «مفرد: الْسَّمَاد» اطْلَعَ: آگاهی یافت «مضارع: يَطَّلِعُ» الْأَفْرَاخُ: جوجه‌ها «مفرد: الْفَرَخ» = الْفَرَّاح الْأَكْثَارُ: بسیار گردانیدن، زیاده روی الْبَيْئَةُ: محیط زیست تَحَقَّقَ: تحقیق یافت تَعَدِّي: دست درازی کرد (مضارع: يَتَعَدِّي)
--	--	---

حَوْلَ النَّصْ بِرْگَد

که ا. عَيْنُ الصَّحِيحَ وَالْبَخْطَ حَسَبَ الدَّرْسِ.

۱- آلَرَوَابِطُ الْمُتَدَاخِلَةُ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيْتَهَا تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ التَّوازِنِ فِي الطَّبِيعَةِ.
ارتباطات دلالت جویانه میان موجودات زنده و محیط زیستشان منجر به بر هم زدن تعادل در طبیعت می شود.

۲- كَانَ الْفَلَاحُ يَمْلُكُ مَرَعَةً فِي شَمَالِ إِيرَانِ يَزَرِعُ فِيهَا الرَّزَّ.
کشاورز در شمال ایران مزرعه‌ای داشت که در آن برنج می‌کاشت.

۳- ظَنَّ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْبُومَاتِ هِيَ الَّتِي تَأْكُلُ أَفْرَاحَ الطَّيْورِ.
کشاورز گمان کرد که جغدها همانی‌اند که جوجه پرندگان را می‌خورند.

۴- آلَزَارِعُ لَمْ يَسْمَحْ لِلتَّعَالِبِ بِالدُّخُولِ إِلَى مَرَعَتِهِ.
کشاورز به رویها اجازه ورود به مزرعه‌اش را نداد.

۵- كَانَ الْمَزَارِعُ يُرْبِي الطَّيْورَ وَ الْبُومَاتِ فِي مَرَعَتِهِ.
کشاورز در مزرعه‌اش پرندگان و جغدها را پرورش می‌داد.

۶- فِي النِّهَايَةِ حَفَظَ^{۱۰} الْمَزَارِعُ عَلَى الطَّيْورِ وَ أَفْرَاخِهَا.
در پایان کشاورز از پرندگان و جوجه‌هایش مراقبت کرد.

۷- تُعَدُّ النَّفَاثَاتُ الصَّنَاعِيَّةُ تَهْدِيدًا لِنِظَامِ الطَّبِيعَةِ.
زبالهای صنعتی تهدیدی برای نظام طبیعت بشمار می‌آیند.

ب. انتَخِبِ الْكَلِمَةَ الصَّحِيحَةَ لِلْفَرَاغِ.

۱- بَعْدَ (سِنِينَ □ / شُهُورَ □) شاهَدَ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْخَضْرَاوَاتِ بِالْمَرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلْفِ.
بعد از چند ماه کشاورز دید که سبزیجات مزرعه در معرض خوردگی شدن و نابودی قرار دارد.

۲- كَانَتْ مَجْمُوعَةً كَبِيرَةً مِنَ (الْتَّعَالِبِ □ / الْفَئَرانِ □) تَهْجُمُ عَلَى الْخَضْرَاوَاتِ وَ تَأْكُلُهَا.
گروه بزرگی از موش‌ها به سبزیجات حمله می‌کردند و آن را می‌خوردند.

۳- عَيْشُ الْحَيَوانَاتِ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ يَحْقُقُ إِيجَادَ (النَّفَاثَةِ □ / التَّوازِنِ □) فِي الطَّبِيعَةِ.
زندگی حیوانات با یکدیگر، با ایجاد تعادل در طبیعت محقق می‌شود.

۴- أَيْ خَلَلٌ^{۱۱} فِي نِظَامِ الطَّبِيعَةِ يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيبِهَا وَ (موتٌ □ / حَيَاةٌ □) مَنْ فِيهَا.
هر اختلالی در نظام طبیعت منجر به ویرانی آن و مرگ (از بین رفق) هر که در آن است، می‌شود.

^{۱۰} حَفَظَ عَلَى: حفظ کرد، مراقبت کرد

^{۱۱} خَلَل: عیب، نقص، نقیصه، ایراد، اشکال، ناموزونی، ناهمانگی، اختلال، نوسان، عدم توازن، عدم تعادل

۵- إِيجادُ النَّفَاثَاتِ الصَّناعِيَّةِ وَ الْمُنْزِلَيَّةِ (يَهَدِّدُ / لَا يَهَدِّدُ) نَظَامَ الطَّبِيعَةِ.
به وجود آمدن زباله های صنعتی و خانگی نظم طبیعت را تهدید می کند.

٦- تَدَخُّلُ الْإِنْسَانِ فِي أُمُورِ الطَّبِيعَةِ يُؤْدِي إِلَى (تَنظِيمُ / اخْتِلَافُ) تَوازُنَهَا.
دخلالت انسان در امور طبیعت، منجر به عدم تعادل آن می شود.

٧- هَدَدَ الْمَزَارِعُ الطَّبِيعَةَ فِي مَرْعَتِهِ بِ (حَفْظُ / قَطْلُ) بُومَاتِهَا.
کشاورز طبیعت را در مزرعه اش با کشتن جغدهای آن تهدید کرد.

۷- إِغْلَامُوا بِرُكْدٍ

الْمَفْعُولُ الْمُطْلَقُ

به ترجمۀ چهار جمله زیر دقت کنید.

- ١- اسْتَغْفَرُ اللَّهُ.
 - ٢- اسْتَغْفَرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا.
 - ٣- اسْتَغْفَرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا صَادِقًا.
 - ٤- اسْتَغْفَرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا الصَّالِحِينَ.
- از خدا آمرزش خواستم.
از خدا بِي گمان آمرزش خواستم.
از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمه «اسْتَغْفَرُ» و «اسْتَغْفار» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
 مصدر «استغفار» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمه «استغفار» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفهول مطلق» است.

اَصِرُّو عَلَى الْمَشَاكِلِ صَبَرًا.

مفهول مطلق تأکیدی

این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اسْتَغْفَرُ» تأکید کرده است.

به مصدر «استغفار» در جمله دوم «مفهول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمۀ فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بِي گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.

اسْتَغْفَرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا.

مفهول مطلق تأکیدی

دو کلمه «صادقاً» و «الصالحين» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

گاهی «مفهول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضارف‌الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛
مانند «استغفار» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفهول مطلق نوعی» گفته می شود.

اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ اسْتَغْفَارًا صادِقًا.
 مفعول مطلق نوعی صفت مضاف اليه

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم؛ مثال:

اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ اسْتَغْفَارًا الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:

تَجْهِيدُ الْأُمَّ لِتَرْبِيَةِ أُولَادِهَا لِجَهَادٍ بِالْأَغْرِيَةِ.
 مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ اسْتَغْفَارًا صادِقًا.
 از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

مفعول مطلق مصدری از ریشه فعل جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی مصدری از ریشه فعل جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت
یا مضاف‌الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از ریشه فعل جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان
می‌کند و صفت یا مضاف‌الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توأم‌ندهای گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

کلام اخیر: نقسک: انتخِب التَّرْجِمَةَ الصَّحِيحةَ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَفْعُولَ الْمُطْلَقَ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

۱- هـ فَاصْبِرْ صَبِرًا جَمِيلًا هـ المعارض: صبرًا: مفعول مطلق نوعی
 الف. قطعاً شکیابی کن.

۲- هـ ... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كثِيرًا هـ الآحزاب: ۴۱
 ب. خدا را بسیار یاد کنید.

۳- هـ كَلَمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا هـ النساء: ۱۶۴
 الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت.

٤- هُوَ نُزَلَ الْمَلِئَكَةُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾
الف. و مانند ملائک فرود آمدند. □

تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأكيدی
ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

که التمارین بروگد

● آلتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنَ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ فِي مُعْجَمِ الدَّرِسِ.

الحَقْل

١- أَرْضٌ وَاسِعَةٌ خَضْرَاءٌ تُزْرَعُ فِيهَا أَنْوَاعُ الْمَحَاصِلِ.

زمین سبز بزرگی است که در آن انواع محصولات کاشته می‌شود. (کشتزار)

اسْتَشَارَ

٢- طَلَبَ آرَاءَ الْآخَرِينَ حَوْلَ قَضِيَّةٍ لِيُنَتَّخَبَ أَحْسَنَهَا.

نظرات دیگران را در مورد موضوعی خواست تا بهترینش را انتخاب کند. (مشورت کرد)

الْخَبِير

٣- عَالِمٌ مُتَخَصِّصٌ بِأُمُورِ مِهْنَةٍ أَوْ عَمَلٍ أَوْ بَرَنَامِجٍ.

دانشمند دارای تخصص در کارهای مربوط به شغل یا کار یا برنامه است. (کارشناس)

الْأَسْمَدَة

٤- مَوَادٌ كِيمِيَاوِيَّةٌ وَ طَبَيِعِيَّةٌ لِتَقوِيَّةِ التَّرَابِ الْبَعِيْفِ.

مواد شیمیایی و طبیعی برای تقویت خاک ضعیف است. (کودها)

الْفَارَةَ

٥- حَيَوانٌ صَغِيرٌ يَعِيشُ تَحْتَ الْأَرْضِ يَنْقُلُ دَاءَ الطَّاعُونِ؛ وَ الْقِطُّ مِنْ أَعْدَائِهِ.

حیوانی کوچک است که زیرزمین زندگی می‌کند و بیماری طاعون را انتقال می‌دهد؛ و گربه از دشمنان اوست. (موش)

● آلتَّمَرِينُ الثَّانِي: افْرِّ النَّصَّ التَّالِي؛ ثُمَّ عَيْنَ تَرْجِمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، وَ اكْتُبِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بروگد

الكتاب الخامس والأربعون من نهج البلاغة

إِلَى عُثْمَانَ بْنَ حُنَيْفَ عَامِلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْبَصَرَةِ

أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حُنَيْفَ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ قَبْيَةَ أَهْلِ الْبَصَرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَلَدَبَةَ فَاسْرَعْتَ إِلَيْهَا؛ ... وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَانِلُهُمْ مَجْفُوعٌ وَ غَنِيَّهُمْ مَدْعُوٌّ.

أَلَا وَ إِنَّ لَكُلَّ مَأْمُومٍ إِمَاماً يَقْتَدِيُ بِهِ وَ يَسْتَضِيِّعُ بِنُورِ عِلْمِهِ.

أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَيْرَهِ وَ مِنْ طَعْمَهِ بِثَقْرَصِيهِ.

أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكُنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ.

نامه چهل و پنجم نهج البلاغه

به عثمان بن حنیف استاندار امیر المؤمنین علی علیه السلام در بصره

اما پس [از یاد خدا و پیامبر] ای پسر حنیف، به من [خبر] رسید که مردی از مودان^۱ بصره، تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی؛ ... و گمان نمی‌کردم مهمان مردمی را بپذیری که تهیdestan رانده و ثروتمندان دعوت شده است.

آگاه باشد که هر رهروی پیشوایی دارد که از او پیروی می‌کند و از نور دانشش روشنی می‌جوید.

آگاه باشید امامتان از دنیايش به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قص نان بسنده کرده است.
آگاه باشید که قطعاً شما نمی توانید چنین کنید؛ ولی با پارسايی و تلاش و پاکدامنی و درستی، مرا ياري دهيد.

۱- آفْتَيْهَة: أَلْشَابِ «مُفَرَّدَهُ الْفَقَى»	۲- الْمَدْعُو: الَّذِي قُدْ دَعَوْنَاهُ
۳- الْعَائِل: الْفَقِيرُ	۴- الْمَأْمُومُ: الْتَّابِعُ، الَّذِي خَلَفَ الْإِيمَانَ
۵- الْمَدْعُونَهُ: الَّذِي قُدْ دَعَوْنَاهُ	۶- الْمُهَنَّدِي: تَبَعَ
۷- الْكَفِيَّهُ: الْكَافِيُّ	۸- اسْتَضَاءَهُ: طَلَبَ الصُّوَوْهُ
۹- الْكُفْيَهُ بِهِ: جَعَلَهُ كَافِيًّا	۱۰- الْطَّمْرُ: الْبَلَاسُ الْعَتِيقُ «جَمَعُهُ: الْأَطْمَارُ»
۱۱- الْطَّعْمُ: الْطَّعَامُ	۱۲- الْقُرْصُ: قَطْعَهُ مِنَ الْخُبْزِ وَ نَحْوُهُ دَائِرِيَ الشَّكَلِ
۱۳- أَمْيُونِيَهُ: أَنْصُرُونِي	۱۴- السَّدَادُ: الصَّوَابُ (درستي)

۱- عَيْنُ نُونَ الْوِقَايَهِ فِي النَّصِّ: بلغني ؛ أعينوني

۲- أَعْرِبُ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطَّ:

أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَهُ أَهْلُ الْبَصْرَهِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدَبَهُ فَاسْرَعْتُ إِلَيْهَا.

حُنَيْفٍ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره - رَجُلًا: اسم آن و منصوب علامته فتحه - فِتْيَهُ: مجرور به حرف جر علامته كسره - الْبَصَرَهُ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره - مَأْدَبَهُ: مجرور به حرف جر علامته كسره

۳- عَيْنُ الْكَلِمَهَ عَلَى وَزْنِ «أَوْعَلَتْ» وَ الْأُخْرَى عَلَى وَزْنِ «افْتَعَال»: اسْرَعْتَ ، اجْتَهَادٍ

۴- عَيْنُ نَوْعَ فَعْلٍ «لَا تَقْدِرُونَ» وَ صِيغَتَهُ: فعل مضارع، جمع مذكر مخاطب

۱- فِتْيَهُ جمع «فَتَى» در اصل به معنای «جوانان» است. در این متن اشاره به یکی از مردان سرشناس سرمایه دار است.

● آلتَّمَرِينُ الثَّالِثُ: تَرْجِمَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَهُ. برگرد

الماضي	المضارع والمُستَقْبَلُ	الأمرُ وَ النَّهَى	المصدر	اسمُ الفاعل
قَدْ أَرْسَلَ:	سَوْفَ يُرْسِلُ:	أَرْسَلُوا:	الْأَرْسَالُ:	الْمُرْسَلُونَ:
فَرَسْتَادَهُ اسْتَ:	فَرَسْتَادَهُ مِنْ شَوْدُ:	بَفَرَسْتَيدُ:	فَرَسْتَادَهُ:	فَرَسْتَادَهُ شَدَّگَانُ:
آگاه شَدَّ:	آگاه خَواهِيد شَدُ:	آگاه شَدُونَ:	آلاَنْتَبَاهُ:	الْمُنْتَهِيَنَ:
انْسَحَبَتُمُ:	لَا يَنْسَحِبُ:	لَا تَنْسَحِبُ:	الْأَنْسَحَابُ:	الْمُنْسَحِبُ:
عَقْبَ كَشِيدَدُ:	عَقْبَ نَكَشْ، نَبَيَّدُ عَقْبَ بَكَشَدُ:	عَقْبَ كَشِيدَنُ:	عَقْبَ كَشِيدَنُ:	عَقْبَ كَشِيدَهُ:
ما اسْتَرْجَعَ:	يَسْتَرِجُ:	لَا تَسْتَرِجُ:	الْأَسْتَرْجَاعُ:	الْمُسْتَرْجَعُ:
پَسْ نَكْرَفَتُ:	پَسْ مِنْ گَيْرَدُ:	پَسْ نَكِيرُ:	پَسْ گَيْرَنَدَهُ	پَسْ گَيْرَنَدَهُ:
ما جَادَلَ:	لَمْ يُجَادِلُ:	لَا تُجَادِلُوا:	الْمُجَادَلَهُ:	الْمُجَادِلَانُ:
بَحْثَ نَكَرَدُ:	بَحْثَ نَكَرَدُ:	بَحْثَ نَكَيَدُ:	بَحْثَ كَرَدُنُ:	دو بَحْثَ كَنَنَهُ
تَذَكَّرَ:	يَتَذَكَّرَانُ:	تَذَكَّرُ:	الْأَنْتَذَرُ:	الْمُتَذَكَّرَاتُ:
بَهْ يَادَ آورَدَ:	بَهْ يَادَ مِنْ آورَنَدُ:	بَهْ يَادَ بِيَاورُ:	بَهْ يَادَ آورَنَگَانُ:	بَهْ يَادَ آورَنَگَانُ:
تَنَاصَرَوا:	تَنَاصَرُونَ:	رَجَاءَ تَنَاصَرُوا:	الْأَتَّنَاصُرُ:	الْمُتَنَاصِرَيْنَ:
هَمِيَارِي كَنَيدُ:	هَمِيَارِي مِنْ كَنَيدُ:	لَطْفًا، هَمِيَارِي كَنَيدُ:	هَمِيَارِي كَرَدنُ:	دو هَمِيَارِي كَنَنَهُ
ضَبَطَ كَرَدَهُ:	قُسْجَلِينَ:	سَجْلُ:	الْمُسْجَلُهُ:	ضَبَطَ كَرَدَنُ:



● الْتَّمْرِينُ الرَّابِعُ: أَكْتُبِ الْعَمَلَيَّاتِ الْحِسَابِيَّةِ التَّالِيَّةَ كَالْمُثَالِ: بِرَغْد

$$9 + 4 = 13$$

$$7 \times 0 = 35$$

$$40 : 4 = 10$$

$$96 - 16 = 80$$

$$21 + 11 = 57$$

$$21 + 62 = 83$$

١- تِسْعَةٌ زَائِدُ أَرْبَعَةٍ يُسَاوِي ثَلَاثَةَ عَشَرَ.

٢- سَبْعَةٌ فِي خَمْسَةِ يُسَاوِي خَمْسَةَ وَ ثَلَاثَيْنَ.

٣- أَرْبَاعُونَ تَقْسِيمٌ عَلَى أَرْبَعَةِ يُسَاوِي عَشَرَةً.

٤- سِتَّةٌ وَ تِسْعَوْنَ نَاقِصٌ سِتَّةٌ عَشَرَ يُسَاوِي ثَمَانِينَ.

٥- ثَمَانِيَّةٌ وَ سِتُّونَ نَاقِصٌ أَحَدَعَشَرَ يُسَاوِي سَبْعَةَ وَ خَمْسِينَ.

٦- وَاحِدٌ وَ عِشْرُونَ زَائِدُ اثْنَيْنِ وَ سِتَّينَ يُسَاوِي ثَلَاثَةَ وَ ثَمَانِينَ.

● الْتَّمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنِ إِعْرَابِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي أُشِيرَ إِلَيْهَا بِخَطٍّ. بِرَغْد

الْمُبَدَّدُ، الْخَبَرُ، الْفَاعُلُ، الْمَفْعُولُ، نَائِبُ الْفَاعُلِ، الْمُضَافُ إِلَيْهِ، الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ، الصَّفَّةُ، اسْمُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفَعْلِ وَ خَبْرُهُ، اسْمُ لَا النَّافِيَّةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبْرُهُ، الْحَالُ، الْمُسْتَشَنُ

١- إِنَّ اللَّهَ غَافِرٌ ذُنُوبِ التَّائِبِينَ.

اسْمُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفَعْلِ (اللَّهُ) - خَبْرُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفَعْلِ (غَافِرٌ) - الْمُضَافُ إِلَيْهِ: (ذُنُوبٍ) وَ (التَّائِبِينَ)

٢- لَا شَيْءَ أَحَقُّ بِالسَّجْنِ مِنَ الْلِّسَانِ.

اسْمُ لَا النَّافِيَّةِ لِلْجِنْسِ (شَيْءٌ) وَ خَبْرُهُ (أَحَقٌ)

٣- الْحَيَاةُ مُسْتَمِرَّةٌ سَوَاءً صَحَّتْ أُمْ بَكَيَتْ.

الْمُبَدَّدُ (الْحَيَاةُ)، الْخَبَرُ (مُسْتَمِرٌ)

٤- مَنْ لَمْ يُؤَدِّبُ الْوَالِدَيْنِ صَغِيرًا يُؤَدِّبُهُ الزَّمْنُ.

الْفَاعُلُ: (الْوَالِدَيْنِ، الزَّمْنُ) - الْحَالُ: (صَغِيرًا)

٥- يَهْتَمُ الْمَوَاطِنُ الْقَهِيمُ بِنِظَافَةِ الْبَيْتَةِ اهْتِمَامًا بِالْغَاءِ.

الْفَاعُلُ: (الْمَوَاطِنُ) - الْمُضَافُ إِلَيْهِ (الْبَيْتَةُ)، الْمَفْعُولُ (اهْتِمَاماً)، الصَّفَّةُ (بِالْغَاءِ)

٦- لَا يُرِكُ الصَّدِيقُ بِسَبِيلِ زَلَّةٍ أَوْ عَيْبٍ فِيهِ؛ لَأَنَّهُ لَا يُوجَدُ أَحَدٌ كَلِيلٌ إِلَّا اللَّهُ.

نَائِبُ الْفَاعُلِ (الصَّدِيقُ)، الْمُضَافُ إِلَيْهِ (زَلَّةٌ)، الصَّفَّةُ (كَامِلٌ)، الْمُسْتَشَنُ (اللَّهُ)

٧- يَرِي الْمُتَشَائِمُ الصَّعْوَبَةَ فِي كُلِّ قُرْصَةٍ؛ أَمَّا الْمُتَفَاقِلُ فَيَرِي الْفُرْصَةَ فِي كُلِّ صُعْوَبَةٍ.

الْفَاعُلُ (الْمُتَشَائِمُ)، الْمَفْعُولُ (الصَّعْوَبَةُ، الْفُرْصَةُ)

الْمُبَدَّدُ (الْحَيَاةُ)، الْخَبَرُ (مُسْتَمِرٌ)، الْفَاعُلُ (الْوَالِدَيْنِ، الزَّمْنُ، الْمَوَاطِنُ، الْمُتَشَائِمُ)، الْمَفْعُولُ (اهْتِمَاماً، الصَّعْوَبَةُ، الْفُرْصَةُ)، نَائِبُ الْفَاعُلِ (الصَّدِيقُ)،

الْمُضَافُ إِلَيْهِ (ذُنُوبٍ، التَّائِبِينَ، الْبَيْتَةُ، زَلَّةٌ)، الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ (الْلِّسَانُ)، الصَّفَّةُ (بِالْغَاءِ، كَامِلٌ،

اسْمُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفَعْلِ (اللَّهُ) وَ خَبْرُهُ (غَافِرٌ)، اسْمُ لَا النَّافِيَّةِ لِلْجِنْسِ (شَيْءٌ) وَ خَبْرُهُ (أَحَقٌ)، الْمُسْتَشَنُ (اللَّهُ)

● الْتَّمْرِينُ السَّادِسُ: أكْمِلْ فَرَاغَاتِ التَّرْجِمَةِ؛ ثُمَّ أَعْرِبْ مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ. بِرَغْدٍ

بعض الطيور قد تلجم إلى حيل لطرد مفترسها عن عشها، ومن هذه الحيل أن أحد الطيور حين يرى حيواناً مفترساً قريباً من عشه، يتظاهر أمامه بأن جناحه مكسور، فيتبع الحيوان المفترس هذه الفريسة، ويبتعد عن العش كثيراً. وعندما يتأكد الطائر من خداع العدو وابتعاده من عشه وإنقاذ حياة فراخه من الموت يطير بهته.

برخی پرندگان برای دور کردن شکارچی شان از لانه شان به چاره اندیشی پناه می‌برند (چاره‌جویی می‌کنند). از جمله این چاره اندیشی‌ها این است که یکی از این پرندگان جانوری درنده نزدیک لانه‌اش من بیند، روبه رویش وامود می‌کند که بالش شکسته است، در نتیجه جانور درنده او را تعقیب می‌کند و از لانه، بسیار دور می‌شود... وقتی پرندگ زدن به دشمن و دور کردنش از لانه‌اش و نجات دادن زندگی جوچه هایش مطمئن می‌شود، ناگهان پرواز می‌کند...

-
- ١- لَجَأَ: پناه بُرُد ٢- الْحِيلَ: چاره اندیشی‌ها «مفرد: الْحِيلَة»
٣- الْمُفْتَرِسُ: درنده، جانور شکارچی درنده
٤- الْمَكْسُورُ: شکسته ٥- تَبِعَ: تعقیب کرد ٦- تَأَكَّدَ مِنْ: از ... مطمئن شد
٧- الْخَدَاعُ: نیزنگ

«قيمة كُل أمرٍ ما يُخسِّنها.» لَيْلَةُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

يا إلهي

يَا إِلَهِي ، يَا مُجِيبَ الدُّعَوَاتِ
وَ كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ
أَجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيدًا

ای خدای من، ای خدای من، ای اجبت کننده دعاها؛
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

وَ امْلَأِ الصَّدْرَ انْشِراحاً
وَ فَمِي بِالْبَسَّمَاتِ
وَ أَعْنَى فِي دُرُسِي
وَ أَعْنَى الْوَاجِبَاتِ

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ أَنْرِ عَقْلِي وَ قَلْبِي
بِالْعِلُومِ النَّافِعَاتِ
وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِي
وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ

و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ امْلَأِ الدُّنْيَا سَلَاماً
شاملاً كُلَّ الْجِهَاتِ
وَ احْمِنِي وَ احْمِ بِلَادِي
مِنْ شُورِ الْحَادِثَاتِ

و دنیا را از صلحی فرآگیر، در همه جهتها پر کن.
و از من و کشورم، از بدی‌های پیشامدها نگهداری کن.

برگد به تمرین اول

✿ المُعْجَمُ ✿ بِرْگُد

المُجِيبُ : برآورنده	أَنْرُ : روشن کن (أَنَارَ ، يُنِيرُ) الآنـشـراـحـ : شادمانی الـبـسـمـاتـ : لبخندـها «مفرد: الـبـسـمـةـ» الـحـظـ : بخت «جمع: الـحـظـوظـ»	احـمـنـيـ : اـزـ منـ نـگـهـدارـیـ کـنـ (حـمـیـ ، يـحـمـیـ / اـحـمـ / نـونـ وـقـایـهـ + يـ) أـعـنـیـ : مـراـ يـارـیـ کـنـ (أـعـانـ ، يـعـنـ / أـعـنـ + نـونـ وـقـایـهـ + يـ)
----------------------	--	--

حَوْلَ النُّصُّ بِرْگَد

- كھیل عین الصَّحِیحَ وَ الْبَخْطَأ فِی مَا أَرَادَهُ الشَّاعِرُ.**

.....**✓** ١- آلنَجَاحُ فِی امْتَحَانَاتِ آخِرِ السَّنَةِ . (مُوفَقِیَت در امتحانات پایان سال)

.....**✓** ٢- آلسَّعَادَةُ وَ كَتْرَةُ الْبَرَکَاتِ . (خوشبختی و پر برکتی)

.....**✗** ٣- شَرَاءُ بَيْتٍ جَدِیدٍ وَ كَبِيرٍ . (خرید خانه نو و بزرگ)

.....**✓** ٤- إِنَارَةُ الْقَلْبِ وَ الْعَقْلِ . (روشن کردن دل و خرد)

.....**✓** ٥- الْإِعْانَةُ فِی الدَّرُوسِ . (یاری کردن در درسها)

.....**✓** ٦- اَنْشَارُ الصَّدَرِ . (گشادگی سینه)

.....**✗** ٧- شَفَاءُ الْمَرْضِى . (بهبودی بیماران)

.....**✗** ٨- كَتْرَةُ الْأَمْوَالِ . (زیادی ثروت)

.....**✗** ٩- طَوْلُ الْعُمُرِ . (مدت عمر)

بِرْكَةٌ مُعْلَمَةٌ

أسلوب النداء

■ به دو جملهٔ فارسی زیر دقّت کنید.
سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز.
ای ساربان آهسته ران، کارام جانم می‌رو
سعدی و ساربان در دو جملهٔ بالا «مناد
■ اکنون به حملات عربی زیر دقّت کنید.

يا طالب، تعالَى.	يا اللهُ، ارْحَمْنَا.	يا سيد السادات،
يا تلميذةً، تعالَى.	يا زهراء، اجْتَهدي.	يا مجيب الدعوات.

- حرف ندا در جملات بالا کدام است؟ مهم ترین حرف ندا در زبان عربی «یا» است.
- کلمات قرمز رنگ در جملات بالا «منادا» نامیده می‌شوند.
- گاهی حرف ندا حذف می‌شود و این را از مفهوم و قرائئن عبارت یا متن می‌توان فهمید؛ مانند «یا رَبِّنَا» در این آیه که در اصل «ربنا» بوده است:

...رَبِّنَا آتَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً... كَمْ لِلْأَقْرَبَةِ

■ به دو جمله زیر توجه کنید.
یا آنها **الأولاد** المُؤْدِيُونَ، حافظوا علی نظافة الطبيعة.

چرا در جمله نخست بعد از حرف ندای «یا» کلمه «أَيْهَا» و در جمله دوم «أَيْتَهَا» به کار رفته است؟
أَيْها برای مذکور و آیت‌ها برای مؤثث است.

■ در «أَيْهَا الْأَوَّلَادُ» و «أَيْتَهَا الْبَنَاتُ»، «یا» حرف ندا و «أَيْهَا الْأَوَّلَادُ» و «أَيْتَهَا الْبَنَاتُ» گروه منادایی هستند.
در این حالت «أَيْهَا» و «أَيْتَهَا» ترجمه نمی‌شوند.

■ حرف ندای «یا» بر سرِ اسم بدون آل می‌آید؛ مثال: یا ولد، یا بنت
اما اگر منادی «ال» داشته باشد، با «أَيْهَا» و «أَيْتَهَا» به کار می‌رود؛ مثال:
أَيْهَا الْوَلَدُ، أَيْتَهَا الْبَنَتُ (یا ایهـا الـولـد، یا ایـتها الـبـنت)

■ لفظ جلاله «الله» به دو صورت منادا واقع می‌شود؛ (یا الله) و (یا آللهم) و هیچ فرقی با هم ندارند.
■ گاهی در منادا ضمیر «ی» حذف می‌شود؛ مانند:
یا رب (رب) = یا ربی یا قوم = یا قومی

کـ اخـتـرـ تـفـسـكـ: تـرـجـمـ الـجـمـلـ التـالـيـةـ؛ ثـمـ عـيـنـ الـمـنـادـيـ.

۱- هَقْلٌ يَا أَيْهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ^{۱-۳} هَقْلٌ يَا أَيْهَا الْكَافِرُونَ
بگو ای کافران * آنچه می‌پرستم نمی‌پرستم * و آنچه می‌پرستم شما نمی‌پرستید. ترجمه فولادوند (منادا: ای)

۲- هَرَبَ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاهَ وَ مِنْ دُرْيَتِيِّ^۴ رَبِّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءَ^۵ ابراهیم:۴
پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده، و از فرزندان من نیز. پروردگارا، و دعای مرا بپذیر. ترجمه فولادوند (منادا: رب)

۳- هَيَا لَهُا الْإِنْسَانُ مَا عَرَكَ^۶ بِرَبِّكَ الْكَرِيمَ^۷ هَيَا لَهُا الْإِنْسَانُ مَا عَرَكَ^۶
ای انسان چه چیز تو را در باره پروردگار بزرگوارت مغور ساخته ترجمه فولادوند (فریب داده). (منادا: ای)

۴- هَرَبَنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيَ يُنَادِي لِإِيمَانِ...^۸ هَرَبَنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيَ يُنَادِي لِإِيمَانِ...^۸ آل عمران: ۱۹۲
پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری، به ایمان فرا می‌خواهد. ترجمه فولادوند (منادا: رب)

۵- هَيَا دَلَوْدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيقَةَ فِي الْأَرْضِ...^۹ هَيَا دَلَوْدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيقَةَ فِي الْأَرْضِ...^۹ ص: ۲۶
ای داود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدم؛ ترجمه فولادوند (منادا: داود)

۶- آللـهـمـ، إـنـيـ أـسـأـلـكـ بـاسـمـكـ، يـاـ آللـهـ، يـاـ رـحـمـانـ... يـاـ خـيـرـ الـغـافـرـينـ...، يـاـ سـلـاتـوـ كـلـ مـعـيـوبـ...، يـاـ غـفـارـ الدـنـوـبـ...، يـاـ مـنـ سـتـ الرـقـبـيـحـ...، يـاـ أـحـسـنـ الـخـالـقـيـنـ. مـنـ دـعـاءـ الـجوـشـنـ الـكـبـيرـ
خدایا از تو می‌خواهم به حق نامت ای خدا ای بخشاینده... ای بهترین آمرزنده‌کان... ای عیب پوش هر معیوب... ای بسیار
آمرزنده گناهان... ای که کار زشت را پنهان کنی... ای بهترین آفرینندگان(منادا: الله، رحمان، خیر، ساتر، غفار، من، احسن)

۱- الـدـرـيـهـ: فـرـزـنـدـانـ، دـوـدـمـانـ ۲- دـعـاءـ: دـعـاـيمـ(دـعـاءـ +ـ يـ)
۴- غـرـ: فـرـیـبـ دـادـ ۵- دـعـاءـ: دـعـاـيمـ(دـعـاءـ +ـ يـ)

● **الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: أَكْتُبْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَةِ مِنْ مُعْجَمِ الدَّرِسِ.**

- ١- الَّذِي يَتَقَبَّلُ الدُّعَاءَ وَ هُوَ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحَسَنِ.
کسی که دعا را می‌پذیرد، و آن از نام‌های نیکوی خداست. (برآورندہ)
- ٢- الْشُّعُورُ بِالْفَرَحِ وَ السُّرُورِ كَثِيرًا.
بسیار احساس شادی و خوشحالی کردن. (شادمانی)
- ٣- ضَجْكٌ خَفِيفٌ بِلَا صَوْتٍ.
خنده خفیف بدون صدا..
- ٤- جَعَلَ فِيهِ نُورًا.
در آن نوری قرار داد.
- ٥- سَاعَدَ، وَ نَصَرَ.
کمک و یاری کرد

● **الْتَّمَرِينُ الثَّانِي: أَفْرِأِ النَّصُّ التَّالِيِّ، وَ عَيْنِ تَرْجِمَةِ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، ثُمَّ أَجْبِ عَنِ الْأَسْئِلَةِ.** يُرْكَد

الْكِتَابُ الْوَاحِدُ وَ الْثَّلَاثُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

مِنْ وَصِيَّةِ الْإِمَامِ عَلَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ الْإِمَامِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا بُنْيَ، اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا^۱ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ؛ فَأَحِبْ^۲ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛ وَ اكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرُهْ
لَهَا؛ وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ؛

نامه سی و یکم نهج البلاغه،

از سفارش امام علی علیه السلام به پرسش امام حسن علیه السلام

پسربندم، خودت را میان خویشن و دیگری [همچو] توانویی قرار بده؛ پس آنچه را برای خودت دوست می‌داری برای غیر خودت [نیز] دوست بدار؛ و برایش ناپسند بدار آنچه را برای خودت ناپسند می‌داری؛ و ستم مکن، چنانکه دوست نداری به تو ستم شود؛

وَ أَحْسَنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ؛ وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسَكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ؛ ... وَ لَا تَنْقُلْ
ما لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالُ لَكَ.

و نیکی کن، چنانکه دوست می‌داری به تو نیکی شود؛ و آنچه را برای غیر خودت زشت می‌داری برای خودت [هم] زشت بدار؛ ... و چیزی را که دوست نداری برای تو گفته شود [در حق دیگران] مگو.

١- ما هُوَ الْمَحَلُ الْإِعْرَابِيُّ لـ «نَفْسٍ» في «نَفْسَكَ» وَ «نَفْسِكَ»؟	٢. مجرور به حرف جر نوع فعل: مضارع؛ صيغته: مفرد مذكر مخاطب
٣- كَلْمَةً «مِيزَانًا» مَعْرَفَةً أَمْ نَكْرَةً؟	نَكْرَه
٤- أَلَا زُمْ فَعْلٌ «لَا تَقْلِ» أَمْ مُتَدَدٌ؟	مُتَدَدٌ
٥- مِنْ أَيِّ بَابٍ فَعْلٌ «أَحْسِنْ»؟	باب افعال
٦- أَذْكُرْ فَعْلَيْنِ لِلأَمْرِ:	فعل امر: اجْعَلْ؛ أَحْبِبْ؛ اكْرَهْ؛ أَحْسِنْ؛ اسْتَقْبِحْ

١- الْمِيزَانُ: اللَّهُ يُعْرِفُ بِهَا وَزْنُ شَيْءٍ
 ٢- أَحْبِبْ: فِعْلُ الْأَمْرِ مِنْ تُحِبُّ
 ٣- اسْتَقْبِحْ: وَجَدَ قَبِيحاً
 ٤- يَقُولُ: كَفْتَهُ مِنْ شَوْد

● آلتَمَرِينُ الثَّالِثُ: للترجمة. بِرَكْد

- ١- هُوَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته است
 ٢- هُوَ قَدْ يَرْجِعُ: او گاهی بر می کرد
 ٣- هُوَ كَانَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته بود
 ٤- رَجَاءً؛ ارجِعْ: لطفاً؛ برگرد
 ٥- هُوَ سَيِّرَجِعُ: او برخواهد گشت
 ٦- هُوَ لَنْ يَرْجِعَ: او برخواهد گشت
 ٧- هُوَ مَا رَجَعَ: او برنگشت
 ٨- هُوَ كَانَ يَرْجِعُ: او بر می کردید
 ٩- هُوَ سَوْفَ يَرْجِعُ: او برخواهد گشت
 ١٠- هُوَ يَرِيدُ أَنْ يَرْجِعَ: او می خواهد که برگرد
 ١١- هُوَ لَمْ يَرْجِعَ: او برنگشت
 ١٢- إِنْ تَرْجِعْ أَرْجِعْ: اگر برگردی، بر می کردم

● آلتَمَرِينُ الرَّابِعُ: عَيْنِ الصَّحِيحِ في «التحليل الصرفِيِّ» وَ «الْمَحَلُ الْإِعْرَابِيِّ» لِمَا أَشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ. بِرَكْد

{الرَّجُلُ الْعَلَامَةُ تَحَدِّثُ مَعَ جَمِيعِ الطَّلَابِ فِي الْمَدْرَسَةِ.
 تَدْهَبُ الْمُعَلِّمَةُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ.}

١- الْرَّجُلُ	<table border="1"> <tr> <td>أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ مُبْتَدأً وَ مَرْفُوعٌ</td><td>أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ مُبْتَدأً وَ مَرْفُوعٌ</td></tr> <tr> <td>ب. مَصْدَرٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ، مَبْنِيٌّ</td><td>ب. اسْمٌ مِبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ، مَعْرِفَةٌ</td></tr> </table>	أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ مُبْتَدأً وَ مَرْفُوعٌ	أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ مُبْتَدأً وَ مَرْفُوعٌ	ب. مَصْدَرٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ، مَبْنِيٌّ	ب. اسْمٌ مِبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ، مَعْرِفَةٌ
أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ مُبْتَدأً وَ مَرْفُوعٌ	أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ مُبْتَدأً وَ مَرْفُوعٌ				
ب. مَصْدَرٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ، مَبْنِيٌّ	ب. اسْمٌ مِبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ، مَعْرِفَةٌ				
٢- الْعَلَامَةُ	<table border="1"> <tr> <td>أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مَؤَنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ، مُعَربٌ</td><td>أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مَؤَنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ، مُعَربٌ</td> </tr> <tr> <td>ب. اسْمٌ مِبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ، مَعْرِفَةٌ لِمَوْصِفِهَا</td><td>ب. اسْمٌ مِبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ، مَعْرِفَةٌ لِمَوْصِفِهَا</td> </tr> </table>	أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مَؤَنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ، مُعَربٌ	أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مَؤَنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ، مُعَربٌ	ب. اسْمٌ مِبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ، مَعْرِفَةٌ لِمَوْصِفِهَا	ب. اسْمٌ مِبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ، مَعْرِفَةٌ لِمَوْصِفِهَا
أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مَؤَنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ، مُعَربٌ	أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مَؤَنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ، مُعَربٌ				
ب. اسْمٌ مِبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ، مَعْرِفَةٌ لِمَوْصِفِهَا	ب. اسْمٌ مِبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ، مَعْرِفَةٌ لِمَوْصِفِهَا				
٣- تَحَدِّثُ	أ. فَعْلٌ مَضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مَؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثُلَاثَيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفْعِيلٍ، مَتَعَدٌ، مُعَربٌ				

خَبْرٌ وَ مَبْنِي	ب. فَعْلُ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ غَائِبٌ، ثُلَاثَىٰ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَقْعُلٍ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ	
مجرور بحرف جر مضارف إلينه و مجرور	أ. اسْمُ مَفْعُولٍ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مَبْنِي	٤- الطَّلَابُ
	أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٌ وَ مُفْرَدَةً «الْتَّالِبُ»، مَعْرُوبٌ	
مجرور بحرف جر (في المدرسة: جار و مجرور) صفة و مرفوعة بالتبعية لموصفها	أ. اسْمُ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مَوْنَتٌ، مَعْرِفَةً، مَعْرُوبٌ	٥- المَدْرَسَةُ
	ب. اسْمٌ تَفْضِيلٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ، مَبْنِي	
فَعْلٌ مَضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مَوْنَتٌ غَائِبٌ، ثُلَاثَىٰ مَجْرُودٌ، مَعْلُومٌ، مَعْرُوبٌ، لَازِمٌ فَعْلٌ مَجْهُولٌ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ مُخَاطَبٌ، ثُلَاثَىٰ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَقْعُلٍ، مَبْنِي	أ. فَعْلٌ مَضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مَوْنَتٌ غَائِبٌ، ثُلَاثَىٰ مَجْرُودٌ، مَعْلُومٌ، مَعْرُوبٌ، لَازِمٌ	٦- تَدْهَبُ
	ب. فَعْلٌ مَجْهُولٌ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ مُخَاطَبٌ، ثُلَاثَىٰ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَقْعُلٍ، مَبْنِي	
مَفْعُولٌ وَ مَنْصُوبٌ وَ الْجَمْلَةُ اسْمِيَّةٌ. فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ وَ الْجَمْلَةُ فَعْلِيَّةٌ.	أ. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ، مَبْنِي	٧- الْمَعْلَمَةُ
	ب. اسْمٌ فَاعِلٌ، مُفْرَدٌ، مَوْنَتٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ، مَعْرُوبٌ	
مجرور بحرف جر (إلى المكتبة: جار و مجرور) مضارف إلينه و مجرور	أ. اسْمُ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مَوْنَتٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ	٨- الْمَكْتَبَةُ
	ب. اسْمٌ تَفْضِيلٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرِفَةً، مَعْرُوبٌ	

● **التمرين الخامس:** ضع خطأً تحت المفرد مع جممه. يُركِّد

- ۱۳- **لباس، ظیسته** (لباس‌ها، جامه‌ها)

۱۴- **عظم، عظالم** (استخوان‌ها)

۱۵- **طريق، طرق** (راه‌ها)

۱۶- **قناة، قنوات** (کانال‌ها)

۱۷- **دعاء، أدعية** (دعاهای)

۱۸- **قديم، أقدام** (پاها)

۱۹- **شهر، شهور** (ماه‌ها)

۲۰- **أكبر**(بزرگ‌تر)، **كبار** (ج أکابر: بزرگان)

۲۱- **فم، أفوله** (دهان‌ها)

۱- **عجزة، عجائب** (ج **أعاجيب**: شگفتی)

۲- **عاصمة، عواصم** (پایتخت)

۳- **شجرة، شجرات** (درخت‌ها)

۴- **ظاهرة، مظاهر** (ج ظاهرات، ظواهر: پدیده)

۵- **فريسة، فرائس** (طعمه، شکار)

۶- **صفحة، صحف** (ج صفحات: صفحه)

۷- **برنامح، برامج** (برنامه)

۸- **حفلة، محافل** (ج حفلات: جشن)

۹- **خيير، خباء** (کارشناس)

۱۰- **عجز، عجائزي** (زن سالم‌ند، پیزون یا پیرمرد)

۱۱- **تمثال، أمثال** (ج تمثیل، تندیس، پیکره)

۱۲- **ميزان، أوزان** (موازين: ترازو، عدل)